

مجله حقوقی، نشریه مرکز امور حقوقی بین‌المللی معاونت حقوقی و امور مجلس ریاست جمهوری
شماره سی و ششم، ۱۳۸۶، صص ۱۴۲ - ۹۵

تحول حق تعیین سرنوشت در چارچوب ملل متحد

مهناز اخوان خرازیان*

چکیده

اصل تعیین سرنوشت یکی از اصول پایه حقوق بین‌الملل معاصر است. این اصل در ماده یک منشور و در زمره اهداف و مقاصد ملل متحد ذکر شده؛ منشور از حق تعیین سرنوشت به‌عنوان یکی از مبانی و پایه‌های روابط دوستانه و مسالمت‌آمیز بین دولتها و ملتها یاد کرده است. با این حال اصل مزبور فاقد آن استحکامی است که اصول دیگری همچون اصل عدم توسل به زور یا اصل برابری حاکمیتها یا اصل عدم مداخله از آن برخوردارند. موقعیت حقوقی این اصل تا مدتها محل تردید بود. آیا اصل تعیین سرنوشت اصلی سیاسی بود یا یک اصل حقوقی؟ تدوین میثاقین پاسخی برای این پرسش فراهم کرد. حق تعیین سرنوشت به‌خصوص از زمان تدوین میثاقین، به‌عنوان حق مردم برای تعیین نظام سیاسی، اقتصادی و اجتماعی که در چارچوب آن زندگی می‌کنند، تعریف شد. تا مدتها بحث بر سر این بود که "Self" در عبارت "Self-Determination" به چه کسانی اطلاق می‌شود؟ پاسخها محدود بود: مردم مستعمرات، مردم سرزمینهای تحت سلطه بیگانه و گروههای نژادی تحت سلطه رژیم نژادپرست. آیا تعریف عبارت "Self" به همین جا و به همین مقدار ختم می‌شد؟

پایان جنگ سرد، همان‌طور که بسیاری از اصول حقوق بین‌الملل را تحت تأثیر تحولات جدید و بی‌سابقه‌ای قرار داد، بر اصل تعیین سرنوشت نیز تأثیر چشمگیری داشت. توجه روزافزون به مسئله دموکراسی، ارزشهای حکومت دموکراتیک و حقوق بشر از یک‌سو و حقوق اقلیتها از سوی دیگر، دامنه مفهومی این اصل را غنی کرد و به آن استحکام بخشید. اکنون مرکز ثقل پرسش در خصوص اصل تعیین سرنوشت تغییر کرده بود؛ اگر قبلا بر سر تعیین مفهوم "Self" اختلاف نظر وجود داشت، اکنون این سؤال مطرح بود که «مردم» - با توجه به معانی مختلفی که در موقعیتهاى مختلف بر آن بار می‌شود -

*. کارشناسی ارشد دیپلماسی و سازمانهای بین‌المللی و دانشجوی کارشناسی ارشد حقوق بشر دانشگاه تهران.

بر اساس حق تعیین سرنوشتش تا چه حد و در چه حوزه‌هایی می‌تواند برای خود تعیین‌کننده باشد؟ در این مقاله سعی شده تا حد ممکن به این پرسشها پاسخ داده شود.

(۱) تاریخچه تکامل مفهوم حق «تعیین سرنوشت»^۱

با حدود چهار قرن رویه عملی در خصوص اصل تعیین سرنوشت باید گفت که این ایده به‌هیچ‌وجه ایده جدیدی محسوب نمی‌شود. در واقع تاریخ طرح اصل تعیین سرنوشت مردم-به‌نحوی که منجر به ایجاد دولت-ملت شود- به صلح وستفالی در ۱۶۴۸ باز می‌گردد.^۲ با این حال در مورد مبداء و منشاء آن اتفاق نظر وجود ندارد.^۳ در سیستم ملل متحد بر این نکته تأکید می‌شود که بحث در مورد اصل تعیین سرنوشت یکی از حوزه‌هایی است که دستاوردهای سازمان در آن حوزه از ارزش تاریخی و برجسته‌ای برخوردار است.^۴

«برآورد نظرات عنوان شده، قطعنامه‌های ارکان مختلف سازمانهای تخصصی و خود ملل متحد، گزارشات و تفسیرها و ... نشان می‌دهد، که تلقی عمومی در سیستم ملل متحد مبتنی بر این نکته است که تحقق و رعایت حق تعیین سرنوشت مردم به تثبیت روابط دوستانه، همکاری

1. Self-Determination.

2. Ved P. Nanda, Revisiting Self - Determination As An International Law concept: A Major Challenge in the post cold war era, Adapted version of a presentation at the American Branch of the Int'l Law Associationes Int'l Law Weekend in New York, on Novamber 1 / 1996 / at the panel entitled (the New Dynamics Self- Determination), *cited on:* (www. Tamilnation. org).

3. Halim Moris, Self- Determination: An Affirmative Right or Mere Rhetoric ?, *cited on:* (www. Tamilnation. org).

4. E/CN. 4/ Sub. 2/405/ REN. 1, 1980 / Para. 50".

غیر از خود منشور ملل متحد که در ماده ۱ (۲) و ماده ۵۵ به اصل تعیین سرنوشت اشاره شده، در چارچوب ملل متحد و نیز در چارچوب همکاریهای منطقه‌ای، که متأثر از فعالیتها و دستاوردهای ملل متحد بوده اسناد زیر قابل ذکر است:

Declaration on the Granting of Independence to Colonial countries and Peoples, General Assembly Resolution 1514 (xv)/ 14 Dec. 1960 (hereinafter Declaration on the Granting of Independence)

"Declaration on the Pirnciples of International Law Concerning Freindly Relations and Cooperation Among States in Accordance with the Charter of the United Nations, General Assembly Resolution 2625 / Annex/ 24 oct. 1970";

میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی، مصوب ۱۶ دسامبر ۱۹۶۶ میلادی (مطابق ۱۳۴۵/۹/۲۵ شمسی) مجمع عمومی سازمان ملل متحد، نقل از کتاب طرح تقویت ظرفیت‌های آموزش و پرورش بشر، گزیده‌ای از مهم‌ترین اسناد بین‌الملل حقوق بشر، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران، ۱۳۸۲، ص ۱۶؛

میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی مصوب ۱۶ دسامبر ۱۹۶۶ میلادی (مطابق ۱۳۴۵/۹/۲۵) مجمع عمومی سازمان ملل متحد، نقل از کتاب طرح تقویت ظرفیت‌های آموزش و پرورش و پژوهش حقوق بشر، گزیده مهم‌ترین اسناد بین‌الملل حقوق بشر، دانشکده حقوق علوم سیاسی، دانشگاه تهران، ۱۳۸۲، ص ۲۸؛

Vienna Declaration & Programe of Action, pt. I, article 2. UNGAOR/ 48th Session/ UN Document A/Conf. 157/23(1993)";A / Res/ 50/6, 1995;Conference on Security and Coopertion in Europe: Final Act (here in after Helsinki Final Act), article VIII, reprinted in 14 ILM- 1299 /1295(1975).

میان دولتها و ملتها، تقویت صلح و تفاهم بین‌المللی کمک می‌کند».^۵
در ابتدای قرن بیستم، شکاف عمده‌ای بین مفهوم «دولتها» و «مردمان» به‌وجود آمد. در پایان جنگ جهانی اول، دو گرایش مختلف بر این اساس و برای حمایت از حقوق مردم پدیدار شد. اگرچه عمدتاً پرزیدنت ویلسون را اولین بانی طرح مفهوم تعیین سرنوشت می‌دانند،^۶ لکن بلشویکها نیز در همان زمان این ایده را با مفهومی متفاوت مطرح کردند.^۷ نهایتاً آنچه که در میثاق جامعه گنجانده شد، سیستم ماندا بود که البته روح و مضمون اصلی آن را همان اصل تعیین سرنوشت تشکیل می‌داد، اگرچه صراحتاً به اصل تعیین سرنوشت اشاره‌ای نشد.^۸ نظام ماندا بر مبنای دو اصل مهم بنا شده بود: اصل عدم الحاق و اصل رفاه و توسعه مردمی که عنوان می‌شد هنوز قادر به اداره کردن خود نیستند و این همان «مسئولیت مقدس مدنیت»^۹ بود.^{۱۰}
منحل شدن جامعه ملل به‌معنای از بین رفتن حکمت‌گایی و هدف اصلی سیستم ماندا و تعهدات حاصله از آن نبود. بنابراین تحقق این اهداف بستگی به‌وجود جامعه ملل نداشت. رویه دول عضو جامعه ملل، آخرین قطعنامه مجمع جامعه ملل و بند یک از ماده ۸۰ منشور ملل متحد نیز مؤید همین مطلب است.^{۱۱}

در اثنای مذاکرات تصویب منشور ملل متحد این مسئله مطرح بود که آیا «منافع ملی دوفاکتوی»^{۱۲} یک دولت می‌تواند توجیهی برای بی‌توجهی به «حقوق تغییرناپذیر و تخطی‌ناپذیر» مردمان دیگر باشد؟ به‌نظر می‌رسد طرح مقدماتی این اصل در مذاکرات تصویب منشور - از منشور آتلانتیک در سال ۱۹۴۱ تا مذاکرات سانفرانسیسکو در ۱۹۴۴ - با هدف پوشش دادن به سرزمینهایی بود که زیر یوغ آلمانها بودند و اعاده حاکمیت، خودمختاری و حیات ملی آنها مطرح بود،^{۱۳} و نه اقلیتهای قومی و نه مستعمرات چندان مدنظر بانیان این اصل نبود.^{۱۴} نهایتاً اصل تعیین سرنوشت (در قالب یک اصل سیاسی و نه یک قاعده حقوقی) در منشور ملل متحد ماده

5. CCPR General Comment, no. 12. the Right to, Self- Determination of Peoples (Art. 1): 13/03/84

6. Halim Moris / *Supra* note 3, V. P. Nanda, *Supra* note 2.

7. Daniele Archibugi, A Critical Analysis. the Self- Determination of Peoples: A Cosmopolitan Perspective, *Constellations* volume 10/ no. 4/2003, *cited on:* (www. Tamilnation. org).

8. Halim Moris/ *Supra* note 3.

9. Sacred trust.

10. ICJ Reports, 1950/ p. 131 – 132, ICJ Reports / 1971/ paras. 42- 86, ICJ Reports, 2004. para. 70 .

11. ICJ Reports, 1971/ paras 42-86.

12. Int'l Court of Justice, Verbatim Record, in the Case Concerning East Timor (Portugal v. Australia), on behalf of Portugese Republic, 30 jan. 1995, Para 21.

13. Antonio Cassese, Self-Determination of Peoples, A Legal Reappraisal ACR- OTIUS PUBLICATION, Cambridge University Press 1st Published in 1995, 2nd, 1996, p. 37.

14. Antoino Cassese, *Ibid.*

۱(۲) و به‌عنوان یکی از اهداف ملل متحد گنجانده شد که این ماده مقرر می‌دارد: «توسعه روابط دوستانه بین ملل براساس احترام به اصل حقوق برابر و تعیین سرنوشت مردم و استفاده از سایر ابزارهای مناسب برای تقویت صلح جهانی...»^{۱۵}

این اولین باری بود که این اصل در یک معاهده چند جانبه گنجانده می‌شد. و به این ترتیب تصویب منشور نقطه عطف مهمی در تاریخ تحول اصل حق تعیین سرنوشت به حساب می‌آید.^{۱۶}

در زمان تأسیس ملل متحد، هفتاد میلیون نفر از مردم دنیا – تقریباً ۱/۳ جمعیت جهان – در سرزمینهای غیرخودمختار^{۱۷} زندگی می‌کردند. از زمان تأسیس ملل متحد، هشتاد مستعمره استقلال خود را به‌دست آوردند، همه یازده سرزمین تحت نظام قیمومیت نیز مستقل شدند و یا آزادانه با دولت دیگری ادغام شدند.^{۱۸}

پس از برداشتن اولین گام در راستای تأیید وجود حق تعیین سرنوشت برای مردم، مسئله روشها و ابزارهای تحقق و تضمین این حق برای مردم مطرح شد و رفته‌رفته این اصل در زمینه بحث‌های استعمارزدایی انعکاس بیشتری پیدا کرد.^{۱۹}

دهه ۱۹۶۰ اوج فعالیتهای ملل متحد در جهت اعتلای اصل تعیین سرنوشت در بستر استعمارزدایی بود.

«اعلامیه اعطای استقلال به کشورها و مردمان مستعمرات»^{۲۰} با امید به تسریع فرایند استعمارزدایی به تصویب رسید. این اعلامیه که به اعلامیه ضد استعمار یا استعمارزدایی معروف است، مقرر می‌دارد که همه حق تعیین سرنوشت دارند و اعلام می‌کند که استعمار باید به‌سرعت و بدون قید و شرط از میان برداشته شود. براساس اعلامیه که در قطعنامه ۱۵۱۴ مجمع عمومی گنجانده شده بود در سال ۱۹۶۲ مجمع عمومی، کمیته ویژه ضد استعمار را ایجاد کرد تا بر اجرای اعلامیه نظارت کند و توصیه‌هایی برای اعمال آن صادر نماید.^{۲۱} متعاقب تصویب این اعلامیه، در سال ۱۹۶۶ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی و میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی به تصویب رسید. ماده ۱ مشترک در میثاقین مقرر می‌دارد که همه مردم حق تعیین سرنوشت دارند. بر این اساس آنها [می‌توانند] آزادانه وضعیت سیاسی‌شان را تعیین کنند و آزادانه

۱۵. منشور ملل متحد و اساسنامه دیوان بین‌المللی دادگستری، مرکز اطلاعات سازمان ملل متحد در تهران، چاپ سوم ۱۳۸۲، ماده ۱ و ۲ منشور ملل متحد.

16. Antonio Cassese, *Supra* note 13, pp. 37-50.

17. Non –Self – Governing Territory.

18. Antonio Cassese, *Supra* note 13, pp. 37-50.

19. V. P. Nanda, *Supra* note 2.

20. Declaration on the Granting of Independence, *Supra* note 4.

21. Antonio Cassese, *Supra* note 13, PP. 37-50.

توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی شان را دنبال نمایند.^{۲۲}

اکنون «تعیین سرنوشت» دیگر یک اصل حقوقی بین‌الملل بود و نه صرفاً یک اصل سیاسی، برای اولین بار بود که یک قاعده حقوق بین‌الملل اعلام می‌کرد که مردم در یک دولت مستقل و حاکمه حق دارند آزادانه حکمرانان خویش را انتخاب کنند و یک حکومت دموکراتیک داشته باشند در عین حال دول عضو، متعهد می‌شوند از مداخله در امور داخلی دیگر دولتها و اشغال سرزمین خارجی و در نتیجه محروم کردن مردم آن از حق تعیین سرنوشت خود، خودداری کنند. و به عبارت دیگر تاکنون حق تعیین سرنوشت خارجی به معنای بدست آوردن استقلال بود، اکنون این حق متضمن وظیفه دیگر دول در خودداری از مداخله امور داخلی مردم یک کشور مستقل و حاکمه بود.^{۲۳} به علاوه بعد جدیدی از تعیین سرنوشت مطرح شد و آن حق کنترل منابع طبیعی بود. بدین ترتیب اثرات تعیین سرنوشت دیگر جنبه سیاسی صرف نداشت، بلکه اثرات اقتصادی نیز بر جای می‌گذاشت.^{۲۴}

سال ۱۹۷۰ اوج فعالیت‌های ملل متحد در راستای تثبیت جایگاه برتر اصل تعیین سرنوشت، شناسائی آن به عنوان یک قاعده حقوق بین‌الملل و یک منبع ایجاد تعهدات "Erga Omnes" و تدقیق مفهوم، مضمون و مبانی آن بود. در این سال مجمع «اعلامیه اصول حقوق بین‌الملل در خصوص روابط دوستانه و همکاری میان دولتها براساس منشور ملل متحد» را تصویب کرد که یکی از اصول هفت‌گانه آن «اصل حقوق برابر و تعیین سرنوشت» مردم بود. بر این اساس «همه مردم حق دارند آزادانه و بدون دخالت خارجی وضعیت سیاسی‌شان را تعیین کرده و توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی‌شان را دنبال کنند و هر دولتی وظیفه دارد این حق را طبق مقررات منشور رعایت کند.^{۲۵} در عین حال اعلامیه دولتها را موظف و متعهد می‌سازد از اقدامات قهرآمیز در جهت محروم کردن از حق تعیین سرنوشت خودداری کنند. در غیر این صورت مردم محققند در مبارزه علیه چنین دولتی از حمایت بین‌الملل برخوردار شوند.^{۲۶}

دیوان بین‌المللی دادگستری در رأی مشورتی نامیبیا در ۱۹۷۱، تصدیق کرد که توسعه متعاقب حقوق بین‌الملل در خصوص سرزمینهای غیرخودمختار اصل تعیین سرنوشت را در مورد همه آنها قابل اعمال ساخته است.^{۲۷} در سال ۱۹۷۵، در قضیه صحرای غربی دیوان حق جمعیت

۲۲. میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی، همان، ماده ۱؛ میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، همان، ماده ۱.

23. Antonio Cassese, *Supra* note 13, PP. 65 -66.

24. *Ibid.*

25. Declaration on the Principles of Int'l Law, *Supra* note 4.

26. *Ibid.*, Antonio Cassese, *Supra* note 13, PP. 68 -69.

27. ICJ Reports, 1971, 16, at 31.

صحرای غربی را برای تعیین وضعیت آتی سیاسی‌شان - که به‌وسیله بیان آزادانه خواست خود آنها مشخص شود - تصدیق کرد.^{۲۸} همان‌طور که ملاحظه می‌شود، حق حقوقی تعیین سرنوشت برای مردم فقط در بستر استعمار و سرزمینهای غیرخودمختار قابل‌اعمال فرض شده است.^{۲۹} دو گزارش در چارچوب ملل متحد این برداشت را تأیید می‌کند. گزارش آقای اسپیل^{۳۰} تحت عنوان «حق تعیین سرنوشت: اجرای قطعنامه‌های ملل متحد» که مربوط است به اجرای قطعنامه‌های سازمان ملل در مورد حق مردم مستعمرات و مردم تحت سلطه بیگانه برای تعیین سرنوشت.^{۳۱} این گزارش به مبارزه علیه استعمار در همه اشکال آن کمک کرد که در این زمینه می‌توان آن را سندی انقلابی دانست؛^{۳۲} و گزارش آقای کریستسکو^{۳۳} تحت عنوان «حق تعیین سرنوشت: تحول تاریخی و معاصر آن براساس منشور ملل متحد» که به‌طور گسترده‌ای تحول مفاهیم اساسی که «در اصل تعیین سرنوشت» وجود دارد را بررسی می‌کند.^{۳۴} در این گزارش حق تعیین سرنوشت به این صورت تعریف شده:

«تعیین سرنوشت، حقی است بنیادین که بدون آن سایر حقوق نمی‌توانند به‌طور کامل متحقق شوند؛ تعیین سرنوشت فقط یک اصل نیست، بلکه مهم‌ترین حق در میان حقوق بشر است و پیش شرطی است برای اعمال همه حقوق و آزادیهای فردی.»^{۳۵}

از دهه ۱۹۷۰ به بعد دیگر این مجمع عمومی نبود که به این اصل استناد می‌کرد، بلکه کثیری از مراجع بین‌الملل دیگر در اسناد خود مرتب از این اصل یاد می‌کردند.^{۳۶} آنچه که امروز

28. ICJ Reports, 1975, 6, at 35-36.

29. V. P. Nanda, *Supra* note 2; A. Cassese, *Supra* note 13, PP. 37 -50, 60.

30. Hector Cros Espiell.

31. E/CN. 4/Sub. 2/ 405 / Rev. 1, 1980.

32. *Ibid.*

33. Aureliu Cristescu.

34. E/CN. 4 / Sub. 2 / 404 / Rev. 1, 1981.

35. Leo Kuper, the Right to Self -Determination: Issue Raised, 1985, *Cited on:*

<www. tamilnation. org>.

۳۶. برای مثال رک.

The CSCE s Charter of Paris for A new Europe and Supplementary Document to Give Effect to Certain Provisions of the Charter Nov. 21, 1990, Reprinted 30 ILM, 195, 197 (1991); Helsinki Find Act. *Supra* note 4; ICJ Reports, 1971. Para. 16; ICJ Reports, 1975, para 12; ICJ Reports, 1995, para. 95; ICJ Reports, 2004, para. 70;

اهمیت حیاتی ملل متحد و ساز و کارهای آن برای توسعه و تحول حقوق بین‌الملل در مورد اصل تعیین سرنوشت آشکار است؛ به قول بلیکس (H. Blix) تعیین سرنوشت نمونه‌ای از قواعدی است که برای اعمال آن در قضایای عینی دخالت نهادهای بین‌المللی لازم است. برای اجتناب از تجزیه دولتها و در عین حال عملی کردن حق تعیین سرنوشت به طرف سومی نیاز هست که موارد زیر را بررسی کند و در موارد متقاضی این اصل را قابل‌اعمال اعلام نماید:

به‌عنوان یک مشخصه جدید در خصوص حق تعیین سرنوشت مطرح است علاقه بین‌المللی به دخالت در اعمال این حق می‌باشد، درحالی‌که تا دهه ۱۹۸۰، جامعه بین‌المللی فقط به اعلام مواضع در مجامع بین‌المللی و نهایتاً تصویب قطعنامه‌ها یا اعمال تحریم اقتصادی در موارد بسیار محدود، اکتفا می‌کرد، امروزه میانجیگری بین‌المللی در حل و فصل قضایای مربوط به اعمال این حق از اهمیت خاصی برخوردار است.^{۳۷}

موارد دیگری نیز هست که دوران اخیر را - که از پایان جنگ سرد آغاز شده - از دوران قبل از آن متمایز می‌کند که از جمله می‌توان به پدیده مزدورگیری^{۳۸} اشاره کرد که در چارچوب ملل متحد از این پدیده به‌عنوان یکی از علل عمده نقض حق تعیین سرنوشت یاد شده است.^{۳۹} باید یادآوری کرد که توسل دولتها به اصل تمامیت ارضی در راستای اهداف سیاسی دولتها، امروزه نیز امکان تحقق حق تعیین سرنوشت را در همه وجوه آن با ابهام و تردید مواجه ساخته است. مواردی که می‌توان آن را به‌عنوان اعمال موفقیت آمیز اصل تعیین سرنوشت برشمرد، مواردی است که متضمن حمایت دولتی قوی از اعمال آن است که معمولاً هم، چنین دولتی حمایت جامعه جهانی یا کشورهای منطقه را نیز می‌تواند جلب کند.^{۴۰}

درحالی‌که تا دهه ۱۹۹۰ نهاد فعال در زمینه اعمال اصل «حقوق برابر و تعیین سرنوشت مردم» مجمع عمومی ملل متحد بود، از دهه ۱۹۹۰ ابتکار عمل به‌دست شورای امنیت افتاده است. چنین تغییری در مرکز ثقل فعالیت‌های مربوط به اعمال این بخش از حقوق بین‌الملل نشان‌دهنده اهمیت فزاینده این موضوع و تبدیل اصل تعیین سرنوشت به مسئله‌ای است که نقض آن می‌تواند تهدید علیه صلح و امنیت بین‌المللی محسوب شود.^{۴۱}

A. Cassese, *Supra* note 13, p. 68.

37. Carnegie Project on Complex Power Sharing and Self-Determination / 2002, *Cited on:* < www. tamilnation. org > (hereinafter Carnegie Project).

38. Mercenary.

39. Use of Mercenaries as a Means of Violating Human Rights & Impeding the Exercise of the Right of Peoples to Self-Determination, Report of the Special Rapporteur, Commission on Human Rights, 61st Sess. / 8 dec. 2004 / E/CN. 4/2005/14, Paras. 62/ 66.

۴۰. به‌عنوان مثال رک.

<http://library.uws.edu.au/adt-NUWS/uploads/approved/adt-NUWS20050921.152436/public/09chapter8.pdf>.

۴۱. رک. قطعنامه‌های شورای امنیت در جریان بحران کوزوو: S/Res/1199, 23 Sep. 1998; S/ Res / 1160, 31 Mar. 1998; S/Res / 1203, 24 oct 1998; S/Res/1239, 14 May 1999; S/Res 1244, 10 June 1999; *See also:* E/CN. 4 / sub. 2 / 405 / Rev. 1/1980, Paras. 2-4, 7.

۲) بررسی تعاریف ارائه شده برای اصل تعیین سرنوشت

پیشینه دکرین تعیین سرنوشت به زمانی باز می‌گردد که هدف تحلیل بردن حق، اکتساب سرزمین به وسیله زور و عدم توجه به منافع سرزمین مورد بحث بود.^{۴۲} در زمان تهیه پیش‌نویس منشور ملل متحد و با توجه به بحث‌هایی که در کنفرانسهای مقدماتی شده بود کمیته مسئول تهیه پیش‌نویس، چند نکته را برای اعمال اصل تعیین سرنوشت ضروری دانست:

۱- رابطه نزدیک این اصل با خواست واقعی مردم که به‌طور آزاد بیان شود؛

۲- مطابقت این اصل با اهداف و اصول منشور، از جمله اصل تمامیت ارضی؛

۳- عدم وجود هیچ‌گونه الزامی برای به استقلال رسیدن اقلیتها.^{۴۳}

با این حال امکان ارائه یک تعریف اثباتی از اصل تعیین سرنوشت وجود نداشت.^{۴۴} در مذاکرات مربوط به تهیه منشور، دیدگاه بلوک سوسیالیست و دول جهان سوم به هم نزدیک بود و بر حق تعیین سرنوشت از حیث خارجی تأکید می‌کردند. برعکس، دول غربی بر بعد داخلی تعیین سرنوشت و امکان مشارکت آزادانه همه مردم در فرایند سیاسی و به‌طور کلی بر دموکراسی تأکید داشتند.^{۴۵}

با توجه به بحث‌هایی که بعد از تصویب منشور مطرح شد و گزارشاتی که در چارچوب ملل متحد تهیه شد اصل تعیین سرنوشت به این ترتیب در ماده ۱ مشترک در میثاقین متجلی گشت:

«۱- کلیه ملل دارای حق خودمختاری هستند؛ به‌موجب حق مزبور، ملل وضع سیاسی خود را آزادانه تعیین و توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خود را آزادانه تأمین می‌کنند.

۲- کلیه ملل می‌توانند برای نیل به هدفهای خود در منابع و ثروت‌های طبیعی خود بدون اختلال به الزامات ناشی از همکاری اقتصادی بین‌المللی مبتنی بر منافع مشترک و حقوق بین‌الملل، آزادانه هرگونه تصرفی بنمایند. در هیچ مورد نمی‌توان ملتی را از وسایل معاش خود محروم کرد.

۳- دولت‌های طرف این میثاق از جمله دولت‌های مسئول اداره سرزمینهای غیرخودمختار و تحت قیمومیت مکلفند تحقق حق خودمختاری ملل را تسهیل و احترام این حق را طبق منشور

42. Markku Suksi, Constitutional Options for Self – Determination, What Really Works? Presented at "Options for Kosovo Find Status: A Policy Conference UN Association of America, Rome, 12 – 14- Dec. 1999, Cited on: <www. tamilnation. org>.

43. A. Cassese, *Supra* note 13, PP. 38-41.

44. *Ibid.*, pp. 41-442.

45. *Ibid.*, pp. 44-46.

ملل متحد رعایت کنند».^{۴۶}

با گنجاندن اصل تعیین سرنوشت در ماده ۱ میثاقین، ارزش و توان این اصل افزایش یافت.^{۴۷} آنچه که از ماده ۱ مشترک در میثاقین می‌توان دریافت، این است که: اولاً؛ باید گفت حداقل از حیث تئوریک و از حیث حقوق معاهده‌ای، حق تعیین سرنوشت فقط محدود به مردم تحت سلطه رژیم‌های نژادپرست، مستعمرات و سرزمینهای تحت سلطه بیگانه نیست.^{۴۸}

ثانیاً؛ غیر از بعد سیاسی، این اصل متضمن بعدی اقتصادی نیز هست که شامل آزادی و استقلال مردم برای بهره‌برداری از منابع طبیعی‌شان و به نفع مردم آن سرزمین می‌باشد. ثالثاً؛ بند ۳ ماده ۱، با اشاره به وظیفه همه دولت‌ها – و نه تنها دولت مسئول اداره‌کننده سرزمینهای غیرخودمختار – اصل تعیین سرنوشت را یک قاعده "Erga Omnes" معرفی می‌کند؛ زیرا همه دولت‌ها در اعمال آن تعهدی حقوقی دارند که نقض آن از سوی دولتی منجر به خدشه‌دار شدن حقوق سایر دولت‌ها و مردمان در این زمینه می‌شود.^{۴۹}

با توجه به بحث‌های مقدماتی تصویب میثاقین و بعد در خلال بحث‌های مجمع عمومی برای تصویب اعلامیه روابط دوستانه، کم‌کم مضمون حق تعیین سرنوشت داخلی و خارجی مشخص شد. از حیث خارجی مفهوم تعیین سرنوشت به‌عنوان یک اصل حقوق بین‌الملل عرفی، شامل مردم مستعمرات و مردم تحت سلطه بیگانه می‌شد و برای آن متضمن حق استقلال و تشکیل دولت مستقل فارغ از سلطه بیگانه بود.

از حیث داخلی، فقط مردمی که تحت سلطه رژیم‌های نژادپرست قرار داشتند، از این حق برخوردار شدند و در عین حال برای آنها حق تعیین سرنوشت تنها به‌عنوان حق «دسترسی» به

۴۶. قانون اجازه الحاق دولت ایران به میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی مصوب ۱۳۵۴/۲/۱۷ و قانون اجازه الحاق دولت ایران به میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی – اجتماعی و فرهنگی مصوب ۱۳۵۴/۲/۱۷، مجموعه کنوانسیون‌های بین‌المللی، اداره کل قوانین و مقررات کشور، چاپ اول ۱۳۷۶، ج ۳، صص ۵۲۰ و ۵۲۲؛

مشاهده می‌شود که برداشت عمومی این بود که تعیین سرنوشت فقط به‌منزله حق مردم برای مبارزه با یک عنصر خارجی نیست که حتماً متضمن دستیابی به درجاتی از استقلال و خودمختاری باشد. همه مردم یک کشور هم از این حق برخوردار بودند تا بر آن اساس در پروسه سیاست‌گذاری کشور خود سهمیم باشند. همچنین رک.

Philip Alston/ The Right to Self- Determination in Int'l Law, in a paper delivered at the "new Dimensions of the Right Self- Determination: its Implications for the World & Australia in the 1990" Seminar Organized by the Human Rights Council of Australia, Sep. 1992, Cited on: www. tamilnation. org.

47. M. Suksi, *Supra* note 42; See also: A. Cassese *Supra* note, 13 / P. 66.

۴۸. در فصل دوم خواهیم دید که امروزه اعمال روش‌های دموکراتیک حکومتی در راستای تحقق حق مردم برای تعیین سرنوشت ارزیابی می‌شود.

۴۹. درخصوص "Erga Omnes" بودن تعهد ناشی از اصل تعیین سرنوشت، رک. به قسمت بعدی: «بررسی جایگاه حقوقی اصل تعیین سرنوشت».

پرونده‌های سیاست‌گذاری^{۵۰} مطرح بود و حق جدایی و استقلال برای آنها شناسایی نشد.^{۵۱} در هر حال این نکته قابل ذکر است که شناسایی ارتباط میان اعمال حق تعیین سرنوشت، صلح، امنیت بین‌المللی و برخورداری از حقوق اساسی بشر در رویه ملل متحد متضمن این مطلب بود که مضمون اصل تعیین سرنوشت تثبیت نشده و این اصل جزو آن دسته از مفاهیم حقوق بین‌الملل است که دائماً در حال تحول و تکامل می‌باشد؛^{۵۲} بنابراین باب بحث و اظهار نظر در خصوص مفهوم این اصل بسته نشد.

اگرچه دیدگاه سنتی در خصوص حق تعیین سرنوشت مردم این حق را به معنای حق تشکیل دولت دانسته و حتی برای مردمی که در ساختارهای سیاسی دیگری ادغام شده‌اند، نیز چنین حقی را شناسایی کرده، لکن بسیاری از صاحب‌نظران این حق را دارای مفهوم گسترده‌تری می‌دانند، بدین ترتیب که هر اجتماع انسانی که خود را به صورت یک مجموعه شناسایی کرده و دارای درجاتی از خودآگاهی جمعی است، حق دارد مورد شناسایی قرار گرفته آینده‌اش را خودش انتخاب کند و خواست سیاسی‌اش را در چارچوب دولتی که در آن زندگی می‌کند به روشی دموکراتیک بیان نماید.^{۵۳} بسیاری، حق تعیین سرنوشت داخلی مردم یک کشور را فراتر از یک امر تئوریک می‌دانند و حق مشارکت مردم در یک حکومت دموکراتیک به همراه حق اقلیتها برای رعایت حقوق دستجمعی‌شان را به عنوان معانی اصلی بعد داخلی حق تعیین سرنوشت قلمداد می‌کند.^{۵۴}

می‌توان گفت حق تعیین سرنوشت خارجی نوع تنظیم روابط جامعه با بقیه دولتهای جهان است که می‌تواند اشکال متفاوتی داشته باشد. درحالی که حق تعیین سرنوشت داخلی اشاره

50. Access to government.

51. <www. hrce. org. au/Self-determination. htm>Philip Alston, *Supra* note 46.

52. E/CN. 4/Sub. 2/405 /Rew. 1, 1980, para. 7.

53. Thomas Franck, Rosalyn Higgins, Alain Pellet, Malcolm, N. Shaw, Christian Tomuschat, the Territorial Integrity of Quebec in the event of the attainment of Sovereignty, <www. tamilnation. org/selfdetermination/country studies/quebec /quebec2a.htm>para. 3. 04.

سه ربع قرن پیش وزیر امور خارجه ایالات متحده "R. Lansing" اظهار داشت که «مفهوم تعیین سرنوشت انباشته از مواد منفجره است و امیدهایی را برخواهد انگیخت که هرگز محقق نمی‌شود»؛ این اظهارات بعد از کنفرانس صلح در ورسای عنوان شد.

V. P. Nanda, *Supra* note 2;

رویه بین‌المللی از ۱۹۴۵ به بعد این اصل را - نه همیشه - ولی در اغلب موارد به نفع مردم مستعمرات اعمال کرده در عین حال که با این پارادوکس مواجه بوده که حداقل از حیث تئوریک همه مردم از حق تعیین سرنوشت برخوردارند. رک.

Thomas Franck *et al*, *ibid*, para. 3. 05;

همچنین رک.

Ved P. Nanda, Self- Determination and Secession Under Int'l Law, *Denves Journal of Int'l Law & Politics*, Vol. 29, no. 4 / 2001, PP. 307- 308.

54. di Damiele Archibugi, *Supra* note 7; Markku Suksi, *Supra* note 42; V. P. Nanda *Supra* note 2 .

به یک شکل دموکراتیک حکومت دارد با مشارکت هر چه گسترده‌تر مردم، به عبارت دیگر، قاعده‌مند بودن روابط میان کسانی که حکومت می‌کنند و آنها که بر آنان حکومت می‌شود.^{۵۵} ما در بخش بعدی مفصلاً در خصوص معنای حق تعیین سرنوشت در هر دو بعد داخلی و خارجی و تکامل این مفهوم بعد از جنگ جهانی دوم بحث خواهیم کرد. لکن برای نکات اصلی بحثی که در آینده مطرح خواهد شد نظر پرفسور "Suksi" را در باب وجوه مختلف تحقق اصل تعیین سرنوشت بیان می‌کنیم. پرفسور ساکسی تعریف اصل تعیین سرنوشت را در ابعاد مختلفش مبتنی بر نکات زیر می‌داند:

- ۱- مردم یک دولت نباید تحت انقیاد دولت دیگری قرار گیرند؛
- ۲- چنانچه مردمی تحت انقیاد و سلطه دولت دیگری بودند، حق دارند تمایل و اراده خود را آزادانه ابراز دارند و به استقلال دست یابند؛
- ۳- حق مردم برای تعیین سرنوشت می‌تواند به‌عنوان حق انتخاب دولتی که تحت اقتدار آن زندگی می‌کنند، بیان شود؛
- ۴- به‌نظر می‌رسد که مردم حقی هم برای ایجاد سیستم‌های سیاسی دلخواه خود و یا بازسازی مجدد آن دارند، حقی که کم و بیش با مفهوم "Pouvoir Constituant" مترادف است؛
- ۵- اصل تعیین سرنوشت با ماده ۲۵ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی که حق مشارکت مردم را در حکومت و تعیین محتوا و مضمون سیاستها شناسایی کرده، در ارتباط نزدیک است.»

پرفسور ساکسی می‌گوید موارد ۱ و ۲، حق تعیین سرنوشت خارجی را پوشش می‌دهد و موارد ۴ و ۵ حق تعیین سرنوشت داخلی را و مورد سوم یک مورد بینابینی است^{۵۶} در عین حال باید متذکر شد که موارد ۳، ۴ و ۵ مستلزم اقدامات قانونگذاری اساسی و اولیه است.^{۵۷} اهمیت حق تعیین سرنوشت برای صلح و امنیت بین‌المللی بیشتر به‌خاطر همان مورد سوم است. به عبارت دیگر اقدامات خشونت بار اقلیتهایی که قصد جدا شدن از دولت را دارند و پاسخ خشونت‌بارتر حکومت به آنها در مورد تقاضای استقلال، از سوی نهادهای بین‌المللی و منطقه‌ای، خصوصاً شورای امنیت، تهدیدی علیه صلح و امنیت بین‌المللی تلقی شده است. موارد قابل ذکر اندک نیست؛ و مهم‌تر از آن نتایجی است که این بحرانها در منطقه ایجاد می‌کنند، مثل تیمورشرقی، چچن، کوزوو و ...^{۵۸}

55. V. P. Nanda, *ibid*; M. Suksi, *ibid*; V. P. Nanda, *Supra* note 53.

56. M. Suksi, *ibid*.

57. مثل مورد جدایی جمهوریهای شوروی که در قانون اساسی پیش‌بینی شده بود؛ رک. *ibid*.

58. رک.

۳) بررسی جایگاه حقوقی اصل تعیین سرنوشت

تا سال ۱۹۸۰، دیگر تردید وجود نداشت که حق مردم برای تعیین سرنوشت در سرزمینهای اشغالی، سرزمینهای غیرخودمختار، مستعمرات و دولتهایی که رژیمهای نژادپرست داشتند، بخشی از حقوق بین‌الملل عرفی را تشکیل می‌دهد.

علاوه بر اسناد بین‌المللی متعددی که به این اصل اشاره داشتند،^{۵۹} کمیسیون حقوق بین‌الملل نیز در تفسیر ماده ۵۳ کنوانسیون ۱۹۶۹ وین راجع به حقوق معاهدات، این اصل را جزو قواعد آمره بین‌المللی تلقی کرده است.^{۶۰} مشکلی که در بررسی مضمون حق تعیین سرنوشت به‌عنوان بخشی از حقوق بین‌الملل عرفی مطرح می‌شود، این است که بین آنچه در معاهدات — یعنی در میثاقین — تحت عنوان حق تعیین سرنوشت مطرح شده و آنچه که در حقوق بین‌الملل تحت این عنوان و سرفصل وجود دارد، همپوشی کاملی وجود ندارد. به‌عنوان مثال، مسئله رژیمهای نژادپرست و حق مردم تحت سلطه آنها برای اعمال حق تعیین سرنوشت در میثاقین ذکر نشده، درحالی‌که مسئله منابع و ثروتهای طبیعی که در میثاق آمده، در اعلامیه اصول همکاری و روابط دوستانه ۱۹۷۰ قید نشده، در عین حال که در یک سری قطعنامه‌هایی که در مجمع عمومی ملل متحد به تصویب رسیده، که مهم‌ترین آن قطعنامه ۱۸۰۳ مورخ ۱۴ دسامبر ۱۹۶۲ در مورد منابع و ثروتهای طبیعی است، این مطلب عنوان شده که البته اثبات عرفی بودن محتوای این قطعنامه‌ها با توجه به تعداد آراء مخالف و ممتنع کار ساده‌ای نیست. بدین ترتیب بحث اصلی در اثبات عرفی بودن اصل تعیین سرنوشت و اثبات خصلت "*Erga Omnes*" آن، تدقیق آن دسته از قواعدی است که از این اصل قابل استنتاج است و در عین حال بخشی از حقوق بین‌الملل عرفی را تشکیل می‌دهد، خواه مبنای معاهده‌ای داشته باشد یا غیر معاهده‌ای. میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی و میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی به‌عنوان اولین معاهداتی که به تفصیل اصل تعیین سرنوشت را بیان می‌کند، قابل ذکرند. در دهه ۱۹۵۰، مخالفت‌هایی در خصوص گنجانیدن اصل تعیین سرنوشت در میثاقین بیان می‌شد، و دلیل اصلی مخالفتها هم خصیصه این اصل بود، چه از حیث اینکه بسیاری هنوز آن را اصلی سیاسی تلقی می‌کردند و چه از این لحاظ که جزو حقوق مردم محسوب می‌شد، نه حقوق بشر. با نزدیک

۵۹. منشور ملل متحد، همان، ماده ۱، ۲ و ۵۵؛ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی، همان، ماده ۱؛ میثاق حقوق اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، همان، ماده ۱؛

GA/Res / 1514 (xv), 1960; GA/Res /2625, Annex, 1970; GA/Res / 5016, 1995; Helsinki Find Act, *Supra* note 4; E/CN. 4 / Sub. 2 / 405 / Rev. 1, 1980, para. 48.

60. Yearbook of ILC, 1966, vol. II, P. 248;

البته لازم به ذکر است که اصل تعیین سرنوشت فقط در مفهوم استقلال برای مستعمرات جزو قواعد آمره شمرده شده است. E/CN. 4 / Sub. 2 / 405 / Rev. 1 /, para. 50, 51.

شدن به پایان دهه ۱۹۵۰ مخالفتها کم کم بی‌رنگ شد؛^{۶۱} نهایتاً در هر دو میثاق یک ماده مشترک گنجانده شد که از چند لحاظ حائز اهمیت بود:^{۶۲} اولاً میثاق به این حق جنبه‌ای عمومی و فراگیر داده بود و این حق را برای همه مردمان شناسایی کرده بود و نه فقط برای مردم مستعمرات و سرزمینهای اشغالی، به عبارت دیگر تعیین سرنوشت به‌عنوان حقی جهان‌شمول شناسایی شد؛ ثانیاً: همه دولت‌های عضو میثاق متعهد می‌شدند که در اعمال این حق و ایجاد شرایط تحقق آن اقداماتی ایجابی را تقبل کنند؛ ثالثاً: به‌نحوی که میثاق متضمن مفهوم حق تعیین سرنوشت خارجی بود، این جنبه از حق تعیین سرنوشت دیگر فقط شامل به استقلال رسیدن مردم تحت سلطه استعمار نبود، بلکه متضمن ممنوعیت مداخله در امور داخلی یک کشور و ممنوعیت اشغال سرزمینهای دول دیگر نیز بود،^{۶۳} گرچه این ممنوعیت مداخله، مسئله کنترل منابع و ثروت‌های طبیعی را پوشش می‌داد،^{۶۴} لکن در ماده ۱ مشترک در میثاقین، هیچ اشاره‌ای به مسئله رژیم‌های نژادپرست نشده بود. اعلامیه تهران در سال ۱۹۶۸ در بند ۹ اعلام کرد که بقای استعمار تأثیری منفی بر شناسایی حقوق بشر و اعمال آن دارد و قطعنامه VIII کنفرانس بر رابطه اجتناب‌ناپذیر اصل تعیین سرنوشت و رعایت مؤثر حقوق بشر تاکید کرد.^{۶۵}

در ۱۹۷۰، فعالیت‌های ملل متحد در خصوص اصل تعیین سرنوشت به اوج خود رسید و در اعلامیه روابط دوستانه، اصل تعیین سرنوشت مورد تأکید قرار گرفت. همان‌طور که پرفسور کاسسه می‌گوید، در حوزه حقوق بین‌الملل عرفی، دو سند مهم در سازمان ملل نقش حیاتی مهمی ایفا کرده است: یکی اعلامیه اعطای استقلال که در سال ۱۹۶۰ به تصویب رسید^{۶۶} و دیگری اعلامیه اصول حقوق بین‌الملل ناظر بر روابط دوستانه و همکاری‌های میان دولت‌ها، که سال ۱۹۷۰ در مجمع عمومی تصویب شد.^{۶۷} اولی در خصوص سرزمینهای غیرخودمختار و مستعمرات و دومی در بسط ابعاد اصل تعیین سرنوشت بسیار تأثیرگذار بوده‌اند. تصویب این دو قطعنامه باعث تدقیق دیدگاه‌های اعضای ملل متحد و اعلام مواضع آنها و در نتیجه تدقیق معنا و محتوای این اصل شد.^{۶۸}

61. *Ibid.*, para. 52.

62. میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی، همان، ماده ۱؛ میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، همان، ماده ۱.

63. A. Cassese, *Supra* note 13, PP. 65-66.

64. میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی، همان، ماده ۱، بند ۲.

65. E/CN. 4 / Sub. 2/405 / Rev. 1 / para. 52.

66. Declaration on the Granting of Independence, *Supra* note, 4.

67. Declaration on the Principles of Int'l Law *Supra* note 4.

68. A. Cassese, *Supra* note, 13, PP. 69-70.

همان‌طور که دیوان لاهه در قضیه نیکاراگوئه در ۱۹۸۶ می‌گوید، در زمینه قواعد و اصول حقوق بین‌الملل که عرفی بودن آن مورد تردید است گاه در مجمع عمومی قطعنامه‌هایی تصویب شده که "Opinio Juris" دولت‌ها را می‌توان از آن استخراج

اصول مندرج در اعلامیه روابط دوستانه نیز خیلی زود جایگاه خود را در حقوق بین‌الملل عرفی به دست آورد.^{۶۹} در سال ۱۹۷۰ دیوان بین‌المللی دادگستری در قضیه بارسلونا تراکشن به موضوع تعهدات "Erga Omnes" اشاره کرد که در مقابل تعهدات "Si Omnes" مطرح بود. این تعهدات متضمن نفعی حقوقی برای همه دولتها بود و همه دولتها می‌توانستند از اعمال و اجرای آن حمایت کنند.^{۷۰} اهمیت این تعهدات همپای قواعد آمره نبود، لکن در رده‌بندی قواعد بین‌الملل نسبت به قواعد دیگر از جایگاه رفیع‌تری برخوردار بود. رفته‌رفته نمایندگان دولتها در مجامع بین‌المللی و در اسناد مختلف و نیز آراء و نظرات حقوقدانان این مسئله مورد توجه قرار گرفت.

برخی حق تعیین سرنوشت را دارای خصلت "Erga Omnes" می‌دانستند درحالی‌که صاحب‌نظران و دولتهایی نیز بودند که آن را جزو قواعد آمره طبقه‌بندی می‌کردند.^{۷۱} به نظر

کرد. دیوان به قطعنامه ۲۶۲۵ (۱۹۷۰) اشاره می‌کند و می‌گوید: «تأثیر موافقت دولتها با متن چنین قطعنامه‌هایی صرفاً نمی‌تواند تکرار یا توضیح تعهد معاهده‌ای ناشی از منشور تلقی شود برعکس این مسئله به‌عنوان پذیرش اعتبار آن قاعده یا مجموعه قواعد اعلام شده توسط قطعنامه ... (به‌عنوان حقوق بین‌الملل عرفی) تلقی می‌شود».

ICJ Reports, 1986, para. 788.

69. A. Cassese, *Supra* note 13, P. 66; James Crawford, "A. Cassese: Self-Determination of People, A Legal Reappraisal", Book Review, 90 *Ajil*, 1996, P. 33; M. Suksi, *Supra* note 42; M. Shaw, *Title to Territory in Africa*, Oxford, PP. 73 – 91;

البته پروفیسور شاو باب تحول و تکامل را برای این اصل مفتوح نگهداشته است؛

- Guilhaudis, le droit de peuples a disoser d eux - memes, 175-220; D. Nguyen Quoc / p. Dallier, A. Pellet, *Droit international public / 4 thedn paris 1992*, 488 ff; L. M. Dementriadou / To what extent is the principle of Self- Determination a Right Under Int'l Law ? How Strictly its Framework has been or Should be Defined? 21 *Cyprus Law Review*, 1988, 3332;

و کسانی نیز بوده‌اند که معتقد باشند جدا از منشور و مقررات معاهده‌ای هیچ اصل کلی یا قاعده‌ای وجود ندارد:

L. C. Grean, *Self-Determination and Settlement of the Arab-Isreal Conflict*, 65 *Proceeding ASIL*, 1971, P. 46; G. Arangio-Ruiz, *Human Rights and Non- Intervention in the Helsikni Final ACT*, 157 *Human Rights Journal*, 1977 – IV, 231;

پروفیسور جیننگز در سال ۱۹۶۳ معتقد بود که تعیین سرنوشت هنوز جایگاه یک اصل حقوقی را کسب نکرده است لکن تا سال ۱۹۹۲ موضعش بدین صورت تغییر کرد که اصل تعیین سرنوشت را در مورد وضعیت استعماری معمول قابل اطلاق می‌دانست:

R. y. Jennengs and A. Watts (eds), *Oppenheims Int'l Law*, 9th adu, vol. I, London 1992, at 290; all *cited in*; A. Cassese, *Supra* note 13 / PP. 126-128;

کاسسه از دیگران نیز نام می‌برد:

J. L. Kunz(1964), R. Emerson (1964), S. Kaur (1970), C. de Visscher (1970), J. H. W. Verzijl (1968), G. Schwarzenberger (1974), G. Fitzmaurice (1973), L. Green (1971), Pommerance (1975);

در سال ۱۹۶۶ نه تنها عرفی بودن اصل تعیین سرنوشت قابل اثبات بود بلکه این اصل جزو قواعد آمره حقوق بین‌الملل عنوان شده بود.

Yearbook of ILC / 1966 / Vol. II, P. 248.

70. ICJ Reports, 1970, P. paras. 33 -34.

71. A. Cassese, *Supra* note 13, PP. 170-172;

خود پروفیسور کاسسه معتقد است در حال حاضر همه اعضای جامعه بین‌المللی این اصل را قاعده آمره تلقی می‌کنند.

می‌رسد که نظرات دسته اخیر مورد تأیید دیوان لاهه نیست. رویه دیوان از سال ۱۹۷۱ تاکنون ناظر بر این ادعاست. در قضیه تیمور شرقی، نماینده پرتغال در دیوان به‌ویژگی "Erga Omnes" بودن این اصل اشاره کرد.^{۷۲} البته قاضی هیگنیز نیز قبل از صدور هرگونه رأیی در دیوان در سخنانی اظهار داشت:

«۴۳- حق تعیین سرنوشت ... بیش از ۳۰ سال است که یک حق "Erga Omnes" شناخته شده، جلب توجه شورای امنیت و مجمع عمومی... به مسائل دیگر یا حل و فصل موضوعات از طریق مکانیسمهای مذاکرات تحت نظارت دبیرکل، باعث کنار رفتن این موضوع [از مسائل مطروحه در سازمان ملل و ارکان آن و غفلت از آن] نشده است.»

«۴۴- استرالیا نیز بر طبق حقوق بین‌الملل عمومی موظف به رعایت حق تعیین سرنوشت است. تعهدات برخاسته از این حق به‌خاطر گذر زمان یا واقعیات (effectivite) از بین نمی‌رود. حق تعیین سرنوشت یک قاعده آمره است که هیچ محدودیتی در مورد آن قابل اعمال نیست.»^{۷۳}

او به رأی نامیبیا اشاره می‌کند که دیوان در رأی مزبور، مسئله پایان سیستم ماندا و اعلام

E/CN. 4/Sub. 2/405/Rev. 1/1980, para. s. 70 -85; UN Doc. E/CN. 4 / SR. 1431, at / Para. 6; UN Doc. E/CN. 4 / SR. 1437, Para 26; ICJ Reports, 1970, 304, 312, Separate Opinion of Judge Ammoun; Yb. of ILC, 1963, vol. II, P. 199; G. Arangio – Ruiz, 4 th Report on State Responsibility UN Doc. A/CN. 4/ 444 / Add. 1 (25 May 1992), para. 91;

برای استخراج رویه دولتی؛ رک.

UN. GAOR, XXI st Sess, VI th Committee, 905 th Mtg;

همچنین رجوع کنید به مباحثات نمایندگان دولتها در مجمع عمومی در ۱۹۷۰ در زمان تهیه متن اعلامیه روابط دوستانه و لویج ارائه شده به ICJ توسط اسپانیا، الجزایر و مراکش:

UN GAOR, 25 th Sess. /VI Committee, A/C. 6/SR. 1181, Para. 31; UN Doc. E /CN. 4/SR. 1300, 91;

American Journal of Int'l Law, vol. 74, 1980, P. 418; all Cited in: A Casses, *Supra* note 13, PP. 135 -140; EJIL, vol. 3, 1992, pp. 182-183; EJIL, vol. 4, 1993, PP. 89; Ian Brownlie, Principles of public Int'l Law. pp. 513,515; H. Bokor –Szgeo, The Int'l Legal Content of the Self – Determination Reflected by the Disintegration of the Colonial System, in Questions of Int'l Law Budapest, 1966, pp. 34 -41; H. Gross – Espielle, Self – Determination and jus cogens, in A. Cassese (ed), Untied Nations Fundamental Rights, Alphen aan den Rijn 1979, 167; N. Quoc Dinh, P. Daillier & A. Pellet, Droit Int'l Public, *Supra* note 69, P. 490; A. Pellet, the Destruction of Troy will not Take place, in Playfair, Int'l Law and the Administration of Occupied Territories, 184; all Cited in: A. Cassese, *Supra* note 13, p. 134;

کاسسه معتقد است عقیده دولتها بهترین مدرک برای اثبات آمره بودن اصل تعیین سرنوشت است و نه تنها اصل کلی تعیین سرنوشت بلکه قواعد عرفی مربوط به آن نیز خصلت آمره دارند: رک.

Ibid. / pp. 135 -140; Thomas Franck *et al.*, *Supra* note 53; See also: Ian Brownlie, The Rights of Peoples in Modern Int'l Law, in J. Crawford (ed), The Right of Peoples, Clarendon Press, Oxford, 1988, p. 5, Cited in: Thomas Franck *et al.*, *Ibid.*

72. On Behalf of Portuguese Republic, *Supra* note 12, 31 Jan. 1995, para. 22.

73. Speech of Judge R. Higgins, *Supra* note 12, 1 Feb. 1995, paras. 43-44.

❖ ۱۰۹ تحول حق تعیین سرنوشت ...

عدم مشروعیت حضور افریقای جنوبی در نامیبیا را برای همه دولت‌ها قابل طرح دانسته و بر این اعتقاد بوده که خصلت قاعده عام‌الشمول (*Erga Omnes*) باعث می‌شود «همه دولت‌ها» و نه فقط اعضای ملل متحد، بتوانند علیه افریقای جنوبی طرح دعوا کنند.^{۷۴} دیوان بر ادعای قاضی هیگینز مبنی بر آمره بودن قواعد برخاسته از اصل تعیین سرنوشت صحنه نگذاشت و به اظهار این مطلب اکتفا کرد که از دیدگاه دیوان ادعای پرتغال ناظر بر اینکه حق مردم برای تعیین سرنوشت به آن نحوی که براساس منشور و رویه ملل متحد تکامل یافته، یک کاراکتر "*Erga Omnes*" دارد،^{۷۵} غیرقابل ملامت است.^{۷۶}

در سال ۲۰۰۴، در رأی مشورتی مربوط به دیوار حائل، دیوان با یادآوری رأی ۱۹۷۱^{۷۷} تأکید می‌کند که رویه‌اش در قضایای مذکور نشان می‌دهد که «حق مردم برای تعیین سرنوشت امروزه حقی "*Erga Omnes*" است».^{۷۸} به نظر می‌رسد که دیوان مجموعه قواعد مندرج در ماده ۱ مشترک در میثاقین و اعلامیه روابط دوستانه ۱۹۷۰ را به‌عنوان اصل تعیین سرنوشت و دارای کاراکتر "*Erga Omnes*" شناسایی کرده است.^{۷۹}

این موضع دیوان در خصوص تلقی حق تعیین سرنوشت به‌عنوان یک قاعده "*Erga Omnes*" در راستای موضع کمیسیون حقوق بین‌الملل نیز می‌باشد. اگرچه کمیسیون در اولین مواضع اتخاذی خود حق تعیین سرنوشت را جزو قواعد آمره شناسایی کرده است،^{۸۰} لکن رفته‌رفته موضع خود را تعدیل نموده است. در جریان مذاکرات مربوط به تهیه کنوانسیون وین راجع به حقوق معاهدات، کمیسیون رعایت حق تعیین سرنوشت را از جمله مواردی ذکر کرده که در دامنه قواعد آمره جای می‌گیرد.^{۸۱} در پیش نویس پیشنهادی کنوانسیون مربوط به مسئولیت دولت‌ها در سال ۱۹۷۶ کمیسیون به نقض فاحش حق تعیین سرنوشت مردم نیز به‌عنوان جنایت اشاره کرده است.^{۸۲} در تفسیر این کنوانسیون، کمیسیون معتقد است که لزومی ندارد در این زمینه به‌دنبال

74. *Ibid.*, paras. 22-25.

75. ICJ Reports, 1995, para. 24; *See also*: ICJ Reports, 1971, PP. 31-32, paras 52-53; ICJ Reports, 1975, PP. 31-33, paras. 54-59.

76. Irreproachable.

77. ICJ Reports, 1971. paras. 52-53; ICJ Reports, 1975, para. 162.

78. ICJ Reports. 2004, paras. 88, 155.

79. *Ibid.*, para. 88.

80. Yearbook of ILC, 1963, vol. II, 199; Yb of ILC, 1966, vol. II, P. 248; UN Doc. A/CN. 4/444/Add. 1 (25 May 1992), at 31, para. 91;

برای مواضع کمیسیون حقوق بین‌الملل تا ۱۹۸۰، رک.

E/CN. 4/Sub. 2/405 / Rev 1. para. 70-85.

81. *Ibid.*

82. Grave breaches of the Right of Peoples to Self- Determination.

رویه دولتی بگردیم، زیرا این نتیجه‌گیری «استنتاجی طبیعی» از استانداردهای بین‌المللی و رویه دولتی در زمینه حق تعیین سرنوشت، حقوق بشر و به‌خصوص ممنوعیت جنگ است.^{۸۳}

نهایتاً در طرح مسئولیت بین‌المللی دولتها، کمیسیون تحت تأثیر کامل دیوان لاهه، بعد از ذکر مواردی که آنها را قاعده آمره معرفی می‌نماید و پس از اینکه خود تفکیکی بین قواعد آمره و قواعد "Erga Omnes" قائل می‌شود، برای حق تعیین سرنوشت خصلتی را ذکر می‌کند که برای قواعد "Erga Omnes" معرفی کرده بود.^{۸۴} کمیسیون در خصوص این اصل می‌گوید: «همان‌طور که دیوان بین‌المللی در قضیه تیمور شرقی یادآوری کرده اصل تعیین سرنوشت ... یکی از اصول اساسی بین‌المللی معاصر است که منجر به ایجاد تعهدی در برابر کل جامعه بین‌المللی برای رعایت و تأیید آن می‌شود».^{۸۵}

در پایان بحث به یک نکته دیگر هم اشاره کنیم و اینکه هر جایگاه حقوقی که برای اصل تعیین سرنوشت در نظر گیریم، به قواعد منتج از آن نیز قابل اطلاق است. جوهره اصل تعیین سرنوشت نیاز به «توجه به خواست مردم» است که «به‌طور آزادانه و در هر زمانی که سرنوشت مردم مطرح است بیان شود».^{۸۶} این اصل یک استاندارد کلی و بنیادین را مقرر می‌دارد: حکومتها نباید درباره زندگی مردم و آینده‌شان تصمیم بگیرند. مردم باید قادر باشند که خواسته‌های خود را در مورد شرایط شان بیان دارند. لکن اصل کلی تعیین سرنوشت نه موضوع، نه حوزه، نه روش و نه ابزار اعمال این اصل یا خارجی و داخلی بودن ابعاد آن را مشخص نمی‌کند. این قواعد حقوقی هستند که در این زمینه‌ها اصل کلی را تدقیق می‌کنند. از آنجا که در خصوص حق تعیین سرنوشت و بسط دامنه مفهوم آن هنوز بحث و تبادل نظر بین دیدگاه‌های مختلف و متعارض ادامه دارد، تاکنون این اصل به یک قاعده دقیق خاص تبدیل نشده است، اما

83. Yearbook of ILC, 1976, vol. II, part 2, 115, Cf; See also: Yb of ILC, 1976, vol. II, part I, 79-154; Yb. of ILC, 1980, vol. II, part 1, para. 98; Yb. of ILC, 1982, vol. II part; Yb. of ILC, 1983, vol. II. part 1; 5th Report on State Responsibility. E/CN. 4/ Add. 2 & 3; A. Cassese, *Supra* note 13, PP. 177 -179, 134, 172-173;

همچنین رک.

P. Weil, Towards Relative Normativity in Int'l Law, 77 AJIL, 1983, P. 413; General Comment 12, *Supra* note 5, para. 6; A. Cassese, *Ibid.* / P. 176 -177; See also: Yb of ILC, 1973, vol. II, P. 183; A/CN. 4/425, 5 June 1989, P. 10; Maria Clara Maffei / the Case of East Timor Before the Int'l Court of Justice / Some Tentative Comment, 4 EJIL, 1993, PP. 236 -237; E/CN. 4 /SUB. 2/ 405/ Rev 1/ para. 106.

84. Report on the work of ILC, Int'l Law Commission, Report on the work of its 53rd Sess. / 23 April – 1 June & 2 July – 10 August 2001, CAOR, 55th Sess., Supplement no. 10, A / 56/ 10, Chapter III, para. 7.

۸۵ همه قواعد آمره در بردارنده تعهد "Erga Omnes" می‌باشند لکن همه تعهدات "Erga Omnes" لزوماً قاعده آمره نیست؛

ILC Report, 2001, *Ibid*, Chapter III, Art. 40. para. 5; A. Cassese, *Supra* note 13, PP. 180 -185.

86. ICJ Reports, 1975, para. 58 -59.

می‌توان قواعد عرفی زیر را از آن استخراج کرد:

- اعمال حق تعیین سرنوشت خارجی در مورد مستعمرات و مردم آن؛

- اعمال حق تعیین سرنوشت خارجی در مورد مردم سرزمینهای اشغالی؛

- اعمال حق تعیین سرنوشت داخلی برای گروههای نژادی دولی که تبعیض نژادی اعمال می‌دارند.⁸⁷

خارجی یا داخلی بودن	هدف	روش اعمال اصل تعیین سرنوشت	واحدی که اصل تعیین سرنوشت بر آن اطلاق می‌شود	موارد اطلاق اصل تعیین سرنوشت
خارجی	استقلال - ادغام در دولت دیگر - اتحاد با دولت دیگر	مراجعه به آرا عمومی یا فراندوم	کل مردم مستعمره	مردم مستعمرات
خارجی	بازگشت وضعیت سابق (ابهام)	عقب نشینی قدرت اشغال‌گر (ابهام)	کل مردم سرزمین اشغالی	مردم سرزمینهای اشغالی
داخلی	مشارکت در تصمیم‌گیری (ابهام)	ابهام	گروههای نژادی مورد تبعیض قرار گرفته	مردم تحت سلطه دول نژادپرست

اصل کلی تعیین سرنوشت مشخص می‌کند که روش اعمال حق تعیین سرنوشت «بیان آزادانه و واقعی خواست و تمایلات مردم هر سرزمین است» چه در تعیین سرنوشت خارجی و چه

87. A. Cassese, *Supra* note 13, PP. 128-132, J. Crawford, *Supra* note 69 / p 331;

همچنین رک.

G. Scelle, Quelques reflexions Surle droit des peoples a disposer deux – me- mes, Melanges Spiroplos, Bou n 1957, PP. 385 -391;E. Economides, le droit de peoples a disposer deux – memes, q Revue hellenique de droit, 1957, PP. 298 -300;W. Wengler, Le droit de libre disposition de peoples comme principe du droit int l 10 Revue hellenique de droit Int'l 1958, 26 -39;R. Higgins, the Developmen of Int'l Law through the political organs of the United Nations, London 1963, 101 -106;J. Crawford, the Creation of States in Int'l Law, Oxford, 1979, P. 95;I. Brownlie, the Rights of Peoples, Oxford 1988, PP. 4-6;Y. Dinstein, Self – Determination and the Middle East Conflict, in Alexander and Friendlander(eds.); Self-Determination:National. Regional&Global Dimensions, PP. 244 -245;M. Shaw, Title to Terrioty, *Supra* note 69, PP. 73- 91.

داخلی. این اصل استاندارد کلی برای تفسیر است و در جایی که قواعد عرفی مبهم یا نامشخص است، به روشن شدن دامنه آنها کمک می‌کند.^{۸۸}

الف- حق مردم برای تعیین سرنوشت خارجی^{۸۹}

اگرچه بانیان منشور در زمان تدوین آن، مسئله مستعمرات را صریحاً مطرح نکردند، لکن اولین حوزه‌ای که مسئله حق تعیین سرنوشت در آن مطرح شد، مستعمرات و سرزمینهای غیرخودمختار بود. در عین حال، اعمال این حق در مورد مستعمرات و سرزمینهای غیرخودمختار، بدیهی‌ترین و قابل قبول‌ترین قرائت از این مفهوم حقوقی بود که با کمترین مقاومت از سوی دولتها مواجه شد.

در عین حال که معمولاً حق تعیین سرنوشت خارجی را معادل کسب استقلال می‌دانند، باید به خاطر داشت که این معنا با توجه به حساسیتی که دولتها نسبت به آن نشان می‌دهند، باید با دقت و با توجه به شرایط دیگری استفاده شود که در بخشهای بعدی به آن می‌پردازیم.

الف-۱- حق مردم مستعمرات و سرزمینهای غیرخودمختار برای تعیین سرنوشت خود

حق تعیین سرنوشت در اصل با توجه به سرزمینهای تحت اشغال آلمان نازی و به‌عنوان استاندارد کلی برای تغییرات سرزمینی عنوان شده و در ماده یک منشور گنجانده شد و هدف آن اعاده حاکمیت، خودمختاری و حیات ملی بود که تحت سلطه آلمانها قرار گرفته بودند. پس از مذاکرات اولیه چرچیل و روزولت، چرچیل در مجلس عوام انگلستان به نمایندگان قول داد که دامنه این اصل به مستعمرات کشیده نشود.^{۹۰}

لکن تحولات بعدی، نشان داد که سرعت تحول و تکامل این اصل خارج از کنترل قدرتهای استعماری است. کم‌کم این بحث مطرح شد که حق تعیین سرنوشت برای گروههایی از مردم تعریف شده و به‌معنای محق بودن به استقلال است چنین مردمی از طریق تعلقشان به یک سرزمین تعریف می‌شدند. تفسیر مضیق این اصل، فقط مستعمرات را از اعمال چنین حقی منتفع می‌کرد.^{۹۱}

نخستین فعالیتهای ملل متحد در چارچوب اصل تعیین سرنوشت و اعمال آن، فقط شامل

۸۸. در زمان ابهام و ناقص بودن قواعد موجود مثل انتقال سرزمین می‌توان به این اصل متوسل شد،

A. Cassese, *Supra* note 13, PP. 131-132.

89. External Self- Determination.

90. Parliamentary Debates, *Supra* note 13; R. C. Hulla, *Supra* note 13, PP. 1-21.

91. Cornegie Project, *Supra* note 37.

مستعمرات و سرزمینهای تحت سلطه بیگانه بود. در سال ۱۹۶۰ «اعلامیه اعطای استقلال به کشورها، مردم و مستعمرات»^{۹۲} به تصویب مجمع عمومی رسید. دهه ۱۹۶۰، اوج فعالیت‌های ملل متحد در راستای تدقیق مفهوم حق تعیین سرنوشت و توسعه کاربرد آن بوده است. ماده ۱ مشترک در میثاقین حق تعیین سرنوشت را برای همه مردمان شناسایی می‌کند؛^{۹۳} همه دولت‌ها موظف هستند شرایط را برای اعمال حق تعیین سرنوشت این مردمان به نحوی که در بند ۱ و ۲ ماده مذکور در میثاق آمده است، مهیا و تحقق این حق را تسهیل کنند.^{۹۴}

آنچه در قطعنامه‌های (۱۹۶۰) ۱۵۱۴، (۱۹۶۰) ۱۵۴۱، (۱۹۷۰) ۲۶۲۵، آمده و بحث‌هایی که در خلال تصویب آنها و بعد از آن صورت گرفته و نیز رویه ملل متحد در عرصه استعمارزدایی، منجر به تکامل مجموعه‌ای از استانداردهای کلی و عمومی شد که اصل تعیین سرنوشت را برای مردم مستعمرات تدقیق می‌کرد. خلاصه این استانداردهای کلی را می‌توان به این ترتیب بیان کرد:

- ۱- همه مردم مستعمرات حق تعیین سرنوشت دارند: تعیین آزادانه وضعیت سیاسی‌شان و تعقیب آزادانه توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی‌شان؛
- ۲- این حق بعد خارجی اصل تعیین سرنوشت را پوشش می‌دهد، یعنی وضعیت بین‌المللی مردم و سرزمینی که در آن زندگی می‌کنند؛
- ۳- این حق متعلق به همه مردم مستعمره به‌عنوان یک کل است، قبائل و قومیتها نمی‌توانند آزادانه این حق را اعمال کنند، زیرا اصل تمامیت ارضی بر تعیین سرنوشت گروهها و اقلیتها غلبه و اولویت دارد؛^{۹۵}
- ۴- تحقق حق تعیین سرنوشت برای مستعمرات به سه شق زیر ممکن است:
الف- استقلال ب- متحد شدن با یک دولت مستقل دیگر ج- ادغام در یک دولت مستقل دیگر؛ در مورد اول نیازی به فراندوم یا مراجعه به آرای عمومی^{۹۶} نیست، ولی در دو مورد دیگر این مسئله لازم است؛^{۹۷}
- ۵- یک‌بار اعمال حق تعیین سرنوشت خارجی، باعث انقضاء حق مذکور در بعد خارجی می‌شود؛ زیرا وحدت ملی و تمامیت ارضی مانع توسل مجدد به حق تعیین سرنوشت خارجی

92. Declaration on the Granting of Independence, *Supra* note 4.

93. میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی، همان، ماده ۱؛ میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، همان، ماده ۱، بند ۱.

94. همان، بندهای ۱، ۲ و ۳.

95. *Ibid.*, para. 2, 6.

96. Plebiscite.

97. *Ibid.*, See, also: M. Suksi, *Supra* note 42; Declaration on the Principles of Int'l Law, *Supra* note 4.

است.^{۹۸} البته در مورد نکته آخر، استثنائاتی نیز وجود دارد که ما بعداً به آن خواهیم پرداخت. خارج از چارچوب استعمار و اشغال بیگانه، حق تعیین سرنوشت ضرورتاً باید با اصل تمامیت ارضی هماهنگ شده، انطباق یابد.^{۹۹}

ماحصل فعالیت‌های ملل متحد بین سالهای ۱۹۴۵ تا ۱۹۷۹، استقلال ۷۰ سرزمین بود؛ از ۱۹۸۰ تا ۱۹۹۵ نیز ۲۸ سرزمین دیگر به استقلال رسیدند^{۱۰۰} و مورد آخر نیز استقلال تیمور شرقی در ۱۹۹۹ بود که البته جزو سرزمینهای غیرخودمختار محسوب می‌شد. با فعالیت‌های ملل متحد دامنه اعمال حق تعیین سرنوشت از جنبه سیاسی محض خارج شد و ابعاد دیگری را هم پوشش داد. ابعاد اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی - و این به‌خاطر ابعاد جدید سلطه و استعمار بود که همچنان بسیاری از کشورها از آن رنج می‌بردند.^{۱۰۱}

یک نکته در خصوص اعمال حق تعیین سرنوشت از سوی مردم مستعمرات و سرزمینهای غیرخودمختار حائز اهمیت است و آن اینکه قرائت قطعنامه ۲۶۲۵ و اعلامیه اصول روابط دوستانه و همکاری میان دولت‌ها (۱۹۷۰)^{۱۰۲} ما را به این نتیجه‌گیری رهنمون می‌سازد که اولاً این «وظیفه» دولتهاست که از هر اقدام قهرآمیز علیه مردم مستعمرات و مردم سرزمینهای غیرخودمختار در راستای محروم کردنشان از اعمال حق تعیین سرنوشت، خودداری کنند، ثانیاً اعمال این حق از سوی مردم سرزمینهای مزبور یک تعهد و وظیفه نیست، بلکه یک امکان است؛

98. A. Cassese, *Supra* note, B, P. 71; E/NC. 4 /Sub. 2 / 405 / Rev. 1, Introduction; A/Res / 2625, Annex, 24 Oct. 1970; A /Res / 1514 (xv), 14 Dec. 1960; *See also*: P. Van Dijk, Comments on the Constitutional Amendments proposed by the princely House of Lichtenstein, European Commission for Democracy Through Law, Venice Commission, Council of Europe, Strasbourg, 3 Dec. 2002, Option no. 227 / 2002. P. 2.

99. A. Cassese, *Ibid.*

100. A. Cassese, *Ibid.*, P. 74.

۱۰۱. در قسمت بعدی در خصوص حق تعیین سرنوشت برای منابع و ثروتهای طبیعی نیز بحث خواهیم کرد؛ رک. E/CN. 4/Sub. 2 /405 /Rev. 1, paras. 47-50;

همچنین برای بررسی دقیق‌تر فعالیت‌های ملل متحد در مورد استعمارزدایی، رک.

C. Eagleton, Self- Determination in the United Nations, 47 AJIL 1953 / 88 ff;

R. Emerson, Self- Determination Revisited in the Era of Decolonialization Cambridge, Mass, 1964; M. K Nawaz, The Meaning & Range of the Principle of Self-Determination, 82 Duke law Journal, 1965; all cited: A. Cassese, *Ibid.* / P. 74,

در سیستم ملل متحد قطعنامه‌های زیادی حتی در دهه ۱۹۹۰ صادر شده که به مسئله استعمارزدایی اشاره داشته از جمله: A/ Res / 1514, 14 Dec. 1960; Q / RES / 1568, 18 Dec. 1960; A / Res / 1803, 14 Dec. 1962; A / Res / 2131 / 21 Dec. 1962; A / Res / 2625, 24 oct. 1970; A /Res / 3485, 12 Dec. 1975; A/Res 37/30, 23 Nov. 1982; A / Res / 46 / 87, 16 Dec. 1991; A /Res / 50 /6, 1995; S/Res / 384, 22 Dec. 1975; S /Res / 389, 22 April 1976.

102. A/Res/2625, 24 oct. 1970, Annex.

مردم مستعمرات و سرزمینهای غیرخودمختار وظیفه‌ای در این راستا ندارند.^{۱۰۳}

فعالیت‌های ملل متحد در خصوص مستعمرات نواقصی هم در برداشته است که در سالهای بعد از آن استقلال این سرزمینها - خصوصاً بعد از پایان جنگ سرد - منجر به بروز درگیریهای خونینی در این زمینه شده است. مهم‌تر از همه این است که در دهه‌های ۱۹۶۰ تا ۱۹۸۰ محور توجه به اصل تعیین سرنوشت بعد خارجی آن بود، نه بعد داخلی آن. در سرزمینهایی که از پیشینه، سنت دموکراسی و حکومت مردم سالار برخوردار نبودند، اولویت بخشیدن به اصل تمامیت ارضی منجر به محروم شدن بسیاری از مردم و گروه‌های قومی از حق تعیین سرنوشت شد.

در واقع خواست مردم مستعمرات برای استقلال امری حتمی و یقینی به نظر می‌رسید و هیچ رفاندومی برقرار نشد که به تشخیص خواست هر گروه قومی عمده برای آینده سیاسی‌اش کمک کند.^{۱۰۴} ثانیاً در فصل یازدهم و دوازدهم منشور نیز که مربوط به سرزمینهای غیرخودمختار می‌شد، هیچ اشاره مستقیمی به اصل تعیین سرنوشت مردمان این سرزمینها نشده بود و تنها در ماده ۷۳ به «مأموریت مقدس» دولت‌های اداره‌کننده در جهت پیشبرد رفاه سکنه این سرزمینها اشاره شده بود.^{۱۰۵}

در اولین نشست مجمع عمومی، لیستی از هفتاد و چهار سرزمین که فصل یازدهم منشور در مورد آنها قابل‌اعمال بوده است، تهیه شد.^{۱۰۶} وقتی دول عضو در اجلاس سوم از ارائه اطلاعات در مورد یازده سرزمین خودداری کردند، مجمع عمومی طی صدور قطعنامه‌ای مقرر ساخت که مقامات اداره‌کننده باید اطلاعات دقیقی در خصوص تغییرات ساختاری ایجاد شده در این سرزمینها را به دبیرکل ارائه دهند.^{۱۰۷} مجمع تاکید کرد این رکن تنها مقامی است که می‌تواند نام برخی از این سرزمینها را از لیست سرزمینهای غیرخودمختار حذف کند.^{۱۰۸}

ماده ۷۳ منشور در ذیل تعهدات مقام اداره‌کننده، موارد زیر را برمی‌شمارد؛ رعایت فرهنگ مردم، توسعه و ترقی سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و آموزشی، رفتار عادلانه، حمایت در برابر اجحاف و سوءاستفاده و انعکاس آمال سیاسی مردم.^{۱۰۹} دولت اداره‌کننده می‌بایست منافع سرزمینهای وابسته و غیرمستقل را در درجه اول اهمیت قرار می‌داد و به توسعه اشکال مناسب

۱۰۳. رک. شماره‌های قبلی؛ این همان تفاوتی است که قاعده تعیین سرنوشت به‌عنوان تعهد "Erga Omnes" با قواعد آمره دارد؛

See *Supra* notes 83-86; See also: Thomas Franck *et al.*, *Supra* note 53, Section 3.

104. A. Cassese, *Supra* note 13, P. 74.

۱۰۵. منشور ملل متحد، همان، ماده ۷۳، فصول ۱۱ و ۱۲.

106. A/Res / 66 (I), 14 Dec. 1946.

107. A/Res / 222 (III), 3 Nov. 1948.

108. A/ Res/ 1541 (XV), 15 Dec. 1960.

۱۰۹. منشور ملل متحد، همان، ماده ۷۳.

خودمختاری کمک می‌نمود و اطلاعاتی در خصوص موارد مذکور به ملل متحد ارائه می‌کرد و ملل متحد بر پیشرفت این سرزمینها به سمت خودمختاری نظارت می‌نمود.^{۱۱۰}

قطعنامه (۱۹۶۰) ۱۵۱۴ نیز متذکر می‌شود که باید اقدامات عاجلی صورت بگیرد تا همه اختیارات و قدرتهای حکومتی - بدون هیچ قید و شرطی و مطابق با خواست مردم و بدون اعمال هیچ‌گونه تمایزی از حیث نژاد، مذهب یا رنگ - به مردم این سرزمینها انتقال پیدا کند تا آنها را به برخورداری کامل از استقلال و آزادی قادر سازد.^{۱۱۱} دیوان بین‌المللی دادگستری در سال ۱۹۷۱ می‌گوید: «توسعه و تحول متعاقب حقوق بین‌الملل در مورد سرزمینهای غیرخودمختار که در منشور ملل متحد آمده، اصل تعیین سرنوشت را برای همه این سرزمینها قابل‌اعمال ساخته است».^{۱۱۲} تحولات مورد نظر دیوان خصوصاً با بند ۳ ماده ۱ مشترک در میثاقین و اعلامیه روابط دوستانه ۱۹۷۰ تکمیل شد.^{۱۱۳} براساس بند ۳ ماده مذکور تکلیفی به مقام اداره‌کننده تحمیل می‌شد که در منشور صراحتاً ذکر نشده بود؛ دولت اداره‌کننده موظف بود که به تحقق حق تعیین سرنوشت کمک کند. به عبارت دیگر به سرزمینهای غیرخودمختار در کسب استقلال کمک نماید. این بند مکمل مقررات منشور به حساب می‌آید.^{۱۱۴} اعلامیه روابط دوستانه ۱۹۷۰ نیز وضعیت مردم سرزمینهای غیرخودمختار را به موازات وضعیت مردم مستعمرات و در کنار آن ذکر کرده بود؛^{۱۱۵} بنابراین حق تعیین سرنوشت به همان صورتی که برای مردم مستعمرات وجود داشت، برای مردم سرزمینهای غیرخودمختار نیز تعریف می‌شد. دیوان بین‌المللی دادگستری می‌گوید: «تحولات حقوق بین‌الملل تردیدی به‌جای نگذاشته که هدف نهایی «مأموریت مقدس» که در بند ۱ ماده ۲۲ میثاق جامعه آمده، «تعیین سرنوشت همه مردم آن سرزمین است».

دیوان می‌گوید: «حق مردم برای تعیین سرنوشت امروز حقی عام‌الشمول (*Erga Omnes*) است».^{۱۱۶}

۱۱۰. همان.

111. A/Res/ 1514 (XV), 14 Dec. 1960.

112. ICJ Reports, 1971, P. 31, para. 52.

113. A/Res/ 2625 (XXV). Annex, 24 oct. 1970.

114. A. Cassese, *Supra* note 13, PP. 57-58.

115. A/Res/ 2625 (XXV), Annex, 24 oct. 1970.

116. ICJ Reports, 1971, paras. 52- 53; Thomas M. Franck *et al. Supra* note 53; ICJ Reports, 1995, para. 29; Maria Clara Maffei, *Supra* note 83, pp. 223 -230; <http://library.uws.edu.au/adt-Nuws/uploads/approved/adt-Nuws2005092/152436/public/09chapter8.pdf>; In the Case Concerning East Timor, *Supra* note 12, on Behalf of Protuguase Republic, 30 Jan. 1995 & 31 Jan. 1995; A. Cassese, *Supra* note 13, pp. 76-88.

الف-۲- حق مردم تحت انقیاد و سلطه بیگانه برای تعیین سرنوشت خود

رویه دولتی و قطعنامه‌های ملل متحد نشان می‌دهد که حق تعیین سرنوشت نه تنها متعلق به مردم مستعمرات است، بلکه در مورد مردم سرزمینهای اشغالی نیز اعمال می‌شود. مفهوم سلطه بیگانه^{۱۱۷} در بند ۱ اعلامیه اعطای استقلال گنجانده شده است: «قرار دادن مردم تحت انقیاد، سلطه و استثمار بیگانه، نفی حقوق اساسی بشر محسوب شده است که مغایر منشور ملل متحد و مانعی در جهت ترویج صلح و همکاری جهانی می‌باشد».^{۱۱۸}

ماده ۱ میثاقین نیز به‌طور ضمنی این مسئله را عنوان می‌کند، لکن اشاره مستقیم به عبارت اشغال خارجی یا سلطه بیگانه در آن نشده است، نهایتاً اعلامیه روابط دوستانه ۱۹۷۰ به چند وضعیت اشاره می‌کند که در بردارنده حق تعیین سرنوشت خارجی برای مردم است که یکی از آن چند وضعیت، مورد سلطه، انقیاد و استثمار بیگانه است.^{۱۱۹}

این اعلامیه نشان می‌دهد که وضعیت اشغال یا سلطه بیگانه می‌تواند جدا از استعمار وجود داشته باشد. این مسئله امروزه مورد تأیید همه کشورها و جامعه جهانی قرار گرفته است.^{۱۲۰} شورای امنیت در مواقع مختلف اعلام کرده که تحصیل و اکتساب سرزمین به‌وسیله غلبه نظامی و قهرآمیز، غیرمجاز و نامشروع است.^{۱۲۱} در کمیسیون حقوق بین‌الملل نیز همه اعضاء معتقد بودند که حق تعیین سرنوشت فقط به مردم مستعمرات تعلق نمی‌گیرد، بلکه به مردم تحت سلطه بیگانه نیز اطلاق می‌شود.^{۱۲۲} رویه دولتی نیز بر این امر صحنه گذاشته است.^{۱۲۳} از آنجا که «حق تعیین سرنوشت خارجی ... مترادف ممنوعیت توسل به زور در روابط بین‌الملل است»^{۱۲۴} بنابراین نقض این حق از طریق توسل به زور، نقض غیرمستقیم یک قاعده آمره بین‌المللی است، در عین

117. Alien Domination.

118. A/ Res / 1514 (XV), 14 Dec. 1960, para. 1.

119. A/ Res / 2625 (XXV), 24 Oct. 1970, Annex.

120. A. Cassese, *Supra* note 13, PP. 90- 91.

۱۲۱. در قطعنامه ۲۹۸ به‌عنوان مثال، شورای امنیت تصدیق می‌کند که همه اقدامات اداری و تقنینی اسرائیل در جهت تغییر وضعیت شهر بیت‌المقدس از جمله خلع ید از اموال، انتقال جمعیت و قانونگذاری در جهت ادغام سرزمینهای اشغالی در اسرائیل کلاً باطل و بی‌اثر است و نمی‌تواند تغییری در وضعیت ایجاد کند. در ۱۹۸۰ در قطعنامه ۴۷۸ تصویب قانونی که بیت‌المقدس را پایتخت اسرائیل قرار داد و آن را متحد نمود، از سوی شورا نقض حقوق بین‌الملل خوانده شد و همه اقدامات مقننه و مجریه اسرائیل در راستای تغییر کاراکتر شهر اورشلیم منسوخ و باطل اعلام گشت. رک.

ICJ Reports, 9 July 2004, para. 75, 87.

122. Yb. Of ILC, vol. II, part II, P. 64, para. 266.

123. E / CN. 4 / Sub. 2 / 405 / Rew. 1, paras. 61-64; E / CN. 4 / 2003 / L. 9;

E / CN. 4 / 2003 / L. 5; Press Release CA / SHC / 3753 / 58 General Assembly Sess, 3rd Committee, 26 th Mtg (AM), 28 / 10 / 2003; Commission on Human Rights Resolution on Self- Determination, Defamation of Religion, 14 / 04 / 2003, press Release HR/ CN / 1032.

124. A. Cassese, *Supra* note, 13, P. 99.

حال که نقض اصل تعیین سرنوشت، فی نفسه نقض یک قاعده "Erga Omnes" نیز هست.^{۱۲۵} بررسی قطعنامه‌های شورای امنیت و مجمع عمومی نشان می‌دهد که عبارت سلطه یا انقیاد بیگانه^{۱۲۶} شامل وضعیتهایی است که در آن «یک قدرت با توسل به زور به مردم یک سرزمین خارجی سلطه پیدا می‌کند». یعنی باید یک قدرت بیگانه مداخله نظامی انجام داده و یا در صورت وجود مخاصمه، طرف متخاصم اقدام به اشغال نظامی کند.^{۱۲۷} رویه ملل متحد و اعضای آن در سالهای متعاقب تصویب اعلامیه روابط دوستانه ۱۹۷۰، نشان می‌دهد که اکثریت عظیمی از دولتها همچنان از توسعه مفهوم سلطه و غلبه بیگانه به اشکال استثمار اقتصادی و استعمار نو خودداری می‌کنند.^{۱۲۸} به همین خاطر قطعنامه‌های مصوب مجمع عمومی در مورد مسائل اقتصادی، مداخله اقتصادی را نقض اصل تعیین سرنوشت نخوانده‌اند.^{۱۲۹} «اقدام به مداخله و اشغال نظامی خارجی و یا تهدید به آن» و «مداخله نظامی، تجاوز نظامی و اشغال نظامی خارجی» نقض فاحش اصل تعیین سرنوشت خوانده شده است و در عمل دولتها توافق کرده‌اند که واژه و مفهوم «سلطه بیگانه» به «مداخله به وسیله توسل به زور و اشغال نظامی» محدود شود.^{۱۳۰}

این بدان معنا نیست که حق تعیین سرنوشت خارجی در وضعیتهای دیگری غیر از اشغال بیگانه یا مستعمرات موضوعیت ندارد. بند ۲ ماده ۱ مشترک در میثاقین مشخصاً به نمونه‌ای از این وضعیتها اشاره کرده است.^{۱۳۱} این بند نمودار واکنش ملل متحد و اعضای آن به وضعیتهای جدیدی بود که در حین استعمارزدایی و بعد از آن و به‌عنوان گامی دیگر مطرح می‌شد. در مورد

۱۲۵. ر.ک. پاورقی شماره ۶۹ تا ۸۵ در خصوص ماهیت حقوقی حق تعیین سرنوشت.

126. Alien Domination / Subjugation.

127. A. Cassese, *Ibid.*, pp. 98-99.

128. *Ibid.*, pp. 92-93.

129. A / Res / 3281 (XXIX), 1974; A / Res / 38 / 197, 1983.

130. A. Cassese, *Supra* note 13, PP. 93-98.

برای بررسی رویه دولتی و عقیده دولتها، ر.ک.

A/C. 3/37/SR. 13/2/21-22 (1982); A/C. 3/38/SR. /6,21 (1983); A / C. 3/39 /SR. 34 (1984); A/C. 3/43/SR. 7/9/10/13/17/23(1988); S/PV. 2489 (1983); S/PV. 2487 (1983); S/PV. 2491 (1983); A/Res / 35/ 37, 1980; A/ Res / 36 / 34, 1981; A / Res / 37/37, 1982; A/Res / 34 /22, 1979;A/Res/33/6,1980; A/ Res /37/6/1982; A/Res / 45/3, 1991; A/ Res/ 46 / 18, 1991;A/ Res / 2646 (XXV), 1970; A / Res / 2949 (XXVII), 1972; A/ Res/33 /28, 1978; A/Res /43 /44, 1979; A/ReS/ 34 /70, 1979; A/ Res /37/ 123, 1982; A/ Res / 38/ 180(AtoD),1983; A/Res/34/70, 1979; A / Res / 41 / 162 (A to C) 1986; A/ Res / 43 / 54 (A to C), 1988; A/ Res / 45 / 83, 1990; a / Res / 44 / 22, 1989; A / Res / 34 / 22, 1979; A/ Res / 45 / 3, 1990; A/ Res / 46 / 78, 1990; S/ Res / 252, 1968; S/ Res / 478, 1980; S/ Res446, 1979; S/ Res / 668, 1990;S/Res / 717, 1991; S/ Res / 810, 1993; S/Res / 718, 1991; S/Res/ 745, 1992;S/Res / 766, 1992; S/Res/ 783,1992; S/Res/ 792, 1992; A/ 38 /PV. 34, A/39 /PV. 32; UN. GAOR, 34 th Sess. / 1979, Preliminary Mtg, 3 rd 4 th.

۱۳۱. میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی، همان، ماده ۱، بند ۲.

منابع طبیعی، این دولتهای حاکمه بودند- و نه مردم- که در وهله اول متأثر می‌شدند و آسیب می‌دیدند. مسئله اصلی در ملل متحد، ایجاد سازش و توانایی برای حفظ دو اصل اساسی، به‌طور هم‌زمان بود: ۱- حمایت و احترام به حاکمیت ملی دول جهان سوم نسبت به منابع طبیعی‌شان؛ ۲- تهیه ضمانتهای مناسب برای سرمایه‌گذاران خارجی.^{۱۳۲}

کمیته حقوق بشر در تفسیر بند ۲ ماده ۱ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی می‌گوید که این حق، وظایف هم سطح و یکسان برای همه دولتها و جامعه بین‌المللی دربردارد.^{۱۳۳} پرفسور کاسسه در تدقیق بند ۲ ماده ۱ میثاق، موارد زیر را قابل استنتاج می‌داند:

- ۱- مردم توسط حکمرانانی اداره شوند که خودشان انتخاب کرده‌اند؛
- ۲- مردم از حکمرانان انتخابی خود بخواهند که منابع طبیعی به نفع خود آنها استخراج و بهره‌برداری شود؛

۳- حق کنترل و بهره‌برداری از منابع طبیعی هر سرزمین متعلق به ساکنان آن سرزمین است.^{۱۳۴}

علاوه بر اسنادی همچون اعلامیه استقلال و میثاقین، مجمع عمومی در سندی جداگانه، موضوع کنترل بر منابع طبیعی را مطرح کرده است. قطعنامه ۱۸۰۳ یا «حاکمیت دائمی بر منابع طبیعی» توسط مجمع عمومی در ۱۴ دسامبر ۱۹۶۲ به تصویب رسید.^{۱۳۵} این قطعنامه «نه اعلام حقوق عرفی بود و نه تبدیل به حقوق عرفی شد».^{۱۳۶} تنها برخی از اصول کلی آن باعث ایجاد قواعدی عرفی در این زمینه شده است:

۱- مردم تحت سلطه استعمار یا انقیاد بیگانه حق دارند آزادانه از ثروتها و منابع طبیعی‌شان استفاده و بهره‌برداری کنند.

۲- از آنجا که این حق به نفع توسعه ملی و رفاه مردم اعمال می‌شود، هرگونه استفاده یا استخراج منابع طبیعی یک سرزمین تحت سلطه استعمار یا سلطه بیگانه توسط قدرت استعماری یا قدرت خارجی که در راستای منافع مطلق مردم مورد نظر انجام نگیرد، نقض فاحش حق مردم برای تعیین سرنوشت تلقی می‌شود.^{۱۳۷}

132. A. Cassese, *Supra* note 13, PP. 99 -100.

133. General Comment no 12, *Supra* note 5 / para. 5,

در قضیه تیمور شرقی قاضی هیگنز در اظهارات خود گفت که حاکمیت مستمر مردم بر منابع طبیعی‌شان نه فقط یک حق ساده بلکه عنصر جدایی‌ناپذیری از حق تعیین سرنوشت و برای تحقق آن ضروری است؛

In the Case concerning East Timor, *Supra* note 12, Speech by Judge Higgins, 1 Feb. 1995, paras. 13 -15.

134. A. Cassese, *Supra* note 13, p. 55.

135. A/ Res / 1803 (XVII), 14 Dec. 1962.

136. A. Cassese, *Supra* note 13, p. 100.

137. *Ibid.*, P. 100, 56; *See also*: M. C. Maffei, *Supra* note, 88, p. 235, Para. 16.

ب- حق مردم برای تعیین سرنوشت داخلی

ب- ۱- اطلاق عبارت "self" در بعد داخلی تعیین سرنوشت: جهان‌شمولی حق تعیین سرنوشت

همه جوامع انسانی که از دوام برخوردارند، من جمله گروه‌ها، فرهنگ مشترکی دارند. وفاداری به فرهنگ مشترک دربردارنده تمایل به مقاومت در برابر تحمیل فرهنگ بیگانه است، اگرچه گروه‌ها صرفاً همیشه هم مقاومت نمی‌کنند، لکن تمایل به استقلال فرهنگی یکی از قدیمی‌ترین اشکال تهییج سیاسی است و حق تعیین سرنوشت ملی شکل مدرن آن است.^{۱۳۸}

ویژگی‌های تاریخ ایالات متحده، به‌عنوان یک نمونه برجسته در زمینه بحث ما، نشان می‌دهد که تعیین سرنوشت ملی، دموکراسی و حقوق فرد همدیگر را به‌طور متقابل پشتیبانی کرده‌اند.^{۱۳۹} همین مسئله، زمینه‌ای بود برای طرح اعلامیه مشهور پرزیدنت ویلسون در خصوص اصل تعیین سرنوشت ملی به‌عنوان اساس نظم جهانی جدید بعد از جنگ جهانی اول؛ لکن ویلسون ترکیب پیچیده ملت‌ها در اروپا را نادیده گرفته بود و نتیجتاً اصلی را پیشنهاد داد که هم غیرعملی بود و هم نهایتاً منجر به سرکوب و درگیری‌های خشونت‌بار توسط نازی‌ها شد و مورد سوءاستفاده آنها قرار گرفت؛^{۱۴۰} لکن آنچه ما بین دو جنگ جهانی اتفاق افتاد از اهمیت اصل تعیین سرنوشت نکاست، تا آنجا که صراحتاً در منشور ملل متحد به این اصل اشاره شد.^{۱۴۱}

اشتباه بعدی به اجرا گذاشتن دکترین "*Uti Possidetis Juris*" بود: «مرزهای سرزمین‌های تازه استقلال یافته، باید همان مرزهای مستعمرات سابق باشد». بنابراین جنبش‌های ضداستعماری در سازمان ملل - «کلوپ اعضای دولت‌ها»^{۱۴۲} - تحلیل رفت. به عبارت دیگر اصل تعیین سرنوشت فقط در مورد مردمی قابلیت اطلاق یافت که برای پایان استعمار می‌جنگیدند، نه مردمی که خود را موضوع رفتار غیر عادلانه دولت‌های جانشین استعمارگران می‌یافتند.^{۱۴۳} با این حال قدرت اصل تعیین سرنوشت غیرقابل کنترل بود. جنگ‌های جدایی طلبانه به‌خاطر بافت چند قومی ملل مستعمرات تازه استقلال یافته، خصلت غالب نظم جهانی بعد از استعمار شد. البته این مبارزات به زبان جنگ سرد ترجمه می‌شد.

138. Michael Freeman, National Self –Determination, Peace & Human Rights, Peace Review. vol. 10, no. 2 / 1998. Cited on: <www. tamilnation. org>.

139. Ibid.

140. Ibid.

141. A/Res/31/154, 1976; A / Res / 41 / 101, 1986; S/ Res / 460, 1979; S/ Res / 417 / 1977; See also: A. Cassese, *Supra* note 13, PP. 120 – 121.

142. Exclusive Club of States.

143. M. Freeman, *Supra* note 138.

تجزیه شوروی و سقوط کمونیسم اروپای شرقی در اجماع نظر مربوط به اصل تعیین سرنوشت که از ۱۹۶۶ تا ۱۹۹۰ دست نخورده باقی مانده بود، بحران ایجاد کرد. اصل تعیین سرنوشت، فقط بعد از اینکه دیگر راه چاره‌ای وجود نداشت، در ابعاد تازه‌ای شناسایی شد، لکن همچنان بر اصل "Uti Possidetis Juris" تأکید می‌شد. محور قراردادن این اصل، منجر به درگیریهایی خونین من جمله در کرواسی و بوسنی، آسیای میانه و قفقاز شد که نشان می‌دهد میان اصول حاکمیت دولت، تعیین سرنوشت ملی و حقوق بشر باید رابطه‌ای مستحکم و بادوام برقرار شود.^{۱۴۴}

در سال ۱۹۹۸ در کنفرانس «اجرای حق تعیین سرنوشت به‌عنوان ابزاری برای جلوگیری از درگیریها» که توسط یونسکو تشکیل شد، این نتیجه به‌دست آمد که «اعمال مسالمت‌آمیز حق تعیین سرنوشت در مفهوم گسترده آن، ابزار کلیدی جهت جلوگیری و حل و فصل درگیریهاست» و عنوان شد که انکار و نادیده گرفتن حق تعیین سرنوشت داخلی، علت عمده جنبشهای آزادیبخش ملی تلقی می‌شود.^{۱۴۵} در سال ۲۰۰۳ نیز اعضای ملل متحد اعلام کردند که تصحیح اشتباهات تاریخی نژادپرستی، تضمین حق مردم برای تعیین سرنوشت و صلح و تفاهم میان ملل، عوامل کلیدی در تحقق توسعه پایدار است.^{۱۴۶}

حق تعیین سرنوشت داخلی به‌عنوان بعد بحث برانگیز حق تعیین سرنوشت، عبارت است از حق خودمختاری مقتدرانه،^{۱۴۷} یعنی حق مردم برای انتخاب واقعی و آزادانه رژیم سیاسی و اقتصادی خود که حقی است فراتر از انتخاب میان آنچه که صرفاً از طرف جناح حاکم پیشنهاد می‌شود. این حق مستمر و بادوام است، و برخلاف حق تعیین سرنوشت خارجی با یک‌بار توسل به آن، ساقط نمی‌شود، تحلیل نمی‌رود و کمرنگ نمی‌شود. مسئله اینجاست که در حقوق بین‌الملل عرفی چه کسی دقیقاً این حق را داراست و آیا همه مردم محق به اعمال آن هستند یا خیر.^{۱۴۸} ایجاد دولتهایی که بتوانند نماینده جوامع قومی-زبانی یکدستی باشند، تقریباً غیرممکن است.^{۱۴۹} آن‌طور که از متن منشور مستفاد می‌گردد و نیز براساس گفته مخبر ویژه کمیسیون

144. *Ibid.*

145. S. Sathamathan, External Self-Determination, internal De-colonisation and Conflict Prevention, Presented at the Seminar on Self- Determination & Conflict Prevention, Sponsored by UNESCO decatalunya & UNESCO de Extea UNESCO Centre of the Basque, Country Palais de Nations, Geneva, March 22- 23, 1999, Cited on: <www. Tamilnation. org>.

146. Press Release CA/ SHC / 3753, *Supra* note 123.

147. Authentic Self-Government.

148. A. Cassese, *Supra* note 13, P. 101; See also: M. Suksi, *Supra* note 42.

149. di Daniele Archibugi, *Supra* note 7, E/ Cn. 4 / Sub. 2 / AC. 5 / 2004 / wp. 1 / para. 30 Minorities and Self – Determination, working paper prepared by Jose Bengoa, member of the Working group on Minorities, 23 Dec. 2003, E / CN. 4 / Sub. 2 / AC. 5 / 2004 / wp. 1 / para. 30.

حقوق بشر در خصوص حق تعیین سرنوشت "Self" در عبارت "Self-Determination" به همه مردمان^{۱۵۰} اطلاق می‌گردد. «حق تعیین سرنوشت حق تخطی‌ناپذیر برای همه مردم است» تا بتوانند سیستم سیاسی، اقتصادی و اجتماعی خود را تعیین کرده، موقعیتی بین‌المللی برای خود کسب کنند.^{۱۵۱} موضع دول غربی نیز بر این امر استوار بوده که تعیین سرنوشت حقی فراگیر و جهان‌شمول است.^{۱۵۲} ماده ۱ مشترک در میثاقین نیز در راستای خواست دول غربی و اصرارشان بر عمومیت و فراگیری حق تعیین سرنوشت مقرر شد.^{۱۵۳}

پیشینه پیش‌نویس ماده ۱ میثاقین نشان می‌دهد که تعیین سرنوشت «یعنی برخورداری از این حق که آزاد از رژیم‌های اقتدارگرا زندگی کنی».^{۱۵۴} با توجه به مذاکرات مقدماتی تصویب میثاقین، با قاطعیت می‌توان گفت عبارت «مردم» یا "Peoples" در ماده ۱، کل مردم را مدنظر قرار می‌دهد و برای اقلیتها صرفاً حقوق مندرج در ماده ۲۷ در نظر گرفته شده است.^{۱۵۵}

بنابراین، براساس آنچه از ماده ۱ میثاقین مستفاد می‌شود، اقلیتها محق به تمتع و اعمال حق تعیین سرنوشت - به معنای کسب استقلال یا تضمین نظام سیاسی، اقتصادی و اجتماعی به‌طور مستقل و جداً از بقیه بخشهای جمعیت یک کشور - نیستند، چون مردم محسوب نمی‌شوند، (البته در مورد اقلیت‌های نژادی، استثنائی وجود دارد که بعداً بررسی می‌کنیم)^{۱۵۶} و هر جمعیتی که «مردم» محسوب شوند، محق به تمتع و اعمال حق تعیین سرنوشت می‌باشند.^{۱۵۷}

حق استقلال و کسب آن در حقوق بین‌الملل فقط برای مردم مستعمرات و سرزمینهای اشغالی در نظر گرفته شده و حتی براساس حقوق عرفی، مردم تحت سلطه رژیم‌های نژادپرست نیز حق استقلال ندارند.

امروزه باید گفت نه معنای عبارت "Self"، بلکه معنای عبارت "Determination" باید تعیین شود؛ در واقع در حقوق بین‌الملل معاصر، حق تعیین سرنوشت تنها به معنای کسب استقلال یا براندازی یک نوع خاص حکومت (مثلاً حکومت نژادپرست) نیست بلکه به معنای مشارکت در

150. Peoples.

151. E/ CN. 4 / Sub. 2 / 404 / Rew. 1, 1981, para. 268.

152. A. Cassese, *Supra* note 13, pp. 46 -47.

153. Universality.

154. A. Cassese, *Ibid.*, p. 59.

۱۵۵. رک.

A/C. 3 / SR. 310, para. 3; A / C. 3 /SR. 366, para. 29; A / C. 3/SR. 369, para. 13;

A/C. 3 / SR. 399 /para. 5-6; A/C. 3/SR. 570, para. 16; A/C. 3/SR. 642 -75;

E/CN. 4 /SR. 253, 13; E/CN. 4/SR. 256 /15.

156. A. Cassese, *Supra* note 13, p. 59.

۱۵۷. میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی، همان، ماده ۱؛

A/RES/1514,1960;A/RES/2625,24 Oct. 1970;M. Suksi, *Supra* note 42;A. Cassese, *Supra* note 13,p. 108.

تعیین نظام سیاسی - اقتصادی و به معنای حفظ هویت است.^{۱۵۸} حق مردم برای تعیین سرنوشت به آن معنا نیست که واژه «مردم» در عبارت حقوق مردم^{۱۵۹} مستلزم آن باشد که «مردم» همیشه و برای همه حقوقی که در این طبقه بندی می گنجد، به یک معنا به کار رود. به عبارت دیگر حق تعیین سرنوشت یک مفهوم مبتنی بر متن^{۱۶۰} است. بدین ترتیب حق مردم برای مشارکت در زندگی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی به ندرت منجر به طرح مفهوم استقلال می شود، یا به عبارتی همه کسانی که حق مشارکت در حکومت و سیاست گذاری دارند، از حق استقلال و جدایی برخوردار نیستند.^{۱۶۱}

بنابراین وقتی گفته می شود مردم یک دولت حاکمه و گروههای اقلیت ساکن در آن دولت از حق تعیین سرنوشت برخوردارند به این معناست که اولاً کل مردم در یک دولت مستقل از حق داشتن یک حکومت دموکراتیک مبتنی بر سیستم نمایندگی برخوردارند، که شیوه اظهار نظر و دخالت مردم در تصمیم گیریهای حکومتی در این نظام در مجموعه ای از قوانین از جمله قانون اساسی ذکر شده باشد، ثانیاً گروههای اقلیت ساکن در این کشور حق داشته باشند هویت خود را حفظ کنند؛ برای این افراد درجات مختلفی از خودمختاری را می توان در نظر گرفت.^{۱۶۲}

ب - ۲ - اطلاق اصل تعیین سرنوشت به کل مردم در یک دولت مستقل حاکمه

در منشور ملل متحد عبارت «مردم» یا مردمان^{۱۶۳} به معنای کسانی است که باید دیر یا زود تبدیل به یک ملت می شدند،^{۱۶۴} اگرچه که بحث اصلی در مذاکرات مقدماتی مربوط به ساکنین سرزمینهایی بود که توسط آلمان نازی اشغال شده بود.^{۱۶۵} بسیاری از دولتهایی که عضو ملل متحد شدند، وارث طیف گوناگونی از «مردم» بودند و از آنجا که با مسئله ادغام این مردمان

158. V. P. Nanda/*Supra* note 2.

159. Peoples rights.

160. Context-dependent.

161. Thomas M. Franck *et al.* /*Supra* note 53; E/CN. 4/Sub. 2/AC. 5/2004/WP. 1 paras. 4-30;

همچنین رک.

J. Crawford, the Rights of Peoples: some conclusions/in. J. Crawford (ed), *Supra* note 71. pp. 166-170; Hurst Hannum, *Autonomy, Sovereignty, and self-Determination-the Accommodation of conflicting Rights*. University of Pennsylvania press. 1990, p. 74; M. N. Show, the Definition of minorities in Int'l Law, *Isreal Yb on Human Rights*. 1991, p. 19; E/CN. 4/Sub. 2/AC. 5/2004/WP.

162. E/CN. 4/sub. 2/405/Rev. 1/1980, paras. 55-56.

163. Peoples.

164. di Daniele Archibugi/ *Supra* note 7.

165. A. Cassese/ *Supra* note 13/p. 39.

در پروسه وحدت ملی مواجه بودند، معیار سرزمین را در اعمال اصلی تعیین سرنوشت حاکم کردند.^{۱۶۶}

بدین ترتیب رفته رفته حق تعیین سرنوشت، عملاً به شکل حق تعیین سرنوشت جمعیت ساکن^{۱۶۷} در سرزمینی مشخص درآمد و از شکل حق تعیین سرنوشت مردم خارج شد.^{۱۶۸} رویه ملل متحد نشان می‌دهد که مدت‌ها حق مردم برای تعیین سرنوشت خود که در برابر حکومت‌های مطلقه و اقتدارگرا مطرح می‌شد، هنوز به‌عنوان حقوق فردی شناسایی نشده بود. شاید دلیل آن، ترس از مداخله خارجی در امور داخلی دولت مربوط بود. حتی در جریان کارهای مقدماتی تهیه میثاقین کسورهای بودند که با گنجاندن اصل تعیین سرنوشت در این دو میثاق مخالف بودند.^{۱۶۹} آنچه در ماده ۱ میثاق گنجانده شد، به توسعه مفهوم تعیین سرنوشت به‌عنوان اصلی حقوقی که فرایند تصمیم‌گیری و سیاست‌گذاری داخلی را دربرگیرد، کمک شایانی کرده است. «این ماده ۱ بود که پیوندی دائمی بین حق تعیین سرنوشت و حقوق مدنی- سیاسی ایجاد کرد».^{۱۷۰}

ماده ۱ میثاق بسیاری از صاحب‌نظران را به این سمت هدایت کرد که نه تنها حق تعیین سرنوشت اساسی‌ترین حق در مجموعه حقوق بشر است، بلکه مبنایی است که اعمال صحیح سایر حقوق نیز به آن بستگی دارد. فقط در پرتو اعمال این حقوق و آزادی‌هاست که می‌توان گفت کل مردم از حق تعیین سرنوشت برخوردارند.^{۱۷۱}

بررسی مذاکرات مقدماتی تهیه متن اعلامیه روابط دوستانه ۱۹۷۰ و نیز مطالعه دقیق خود اعلامیه، ممکن است نتیجه‌گیری فوق را با تردید مواجه سازد. به نظر می‌رسد تأکید بر حق مردم در اداره حکومت خود بیشتر در راستای جلوگیری از هرگونه مداخله خارجی است، به عبارت دیگر، تعیین سرنوشت حق دولت است نه مردم.^{۱۷۲} با این حال جهت‌گیری ارکان مختلف و

166. Leo Kuper, *Supra* note 35.

167. Population.

168. ICJ Reports/ 1975/p. 122.

169. A. Cassese, *Supra* note 13, pp. 48-52, 102-103.

170. *Ibid.*, p. 55.

171. E/CN. 4/sub. 2/405/Rev. 1/paras. 57-59, E/CN. 4/Sub. 2/404/Rev. 1;

Leo Kuper. *Supra* note 35. Suksi. *Supra* note 42, A. Cassese. *Ibid.*, pp. 52-53.

See also; fn. 177,179;

همچنین رک. پاورقی‌های بعدی در خصوص رویه کمیته حقوق بشر.
۱۷۲. پرفسور کاسسه می‌گوید: «غیرمنطقی است که در پاراگراف ۱ [اعلامیه] یک اصل جهانی و فراگیر ذکر شده باشد و در پاراگراف‌های بعدی به روش‌های اجرای این اصل در بعد خارجی‌اش پرداخته نشده باشد».

A. Cassese/*Ibid.* /p. 110;

همچنین برای بررسی مذاکرات مقدماتی تهیه اعلامیه روابط دوستانه ۱۹۷۰ رک.
Ibid. pp 109- 111, UNGAOR, 24th Sess., supp no. 19(A/7619), 1969, at 63 UNLAOR/24th Sess. /supp no. 18(A/8018). 1970. AT41. A/AC. 125/SR/113, at 23,

مخبران ویژه در سالهای بعد نشان داد که قرائتی منطقی از اعلامیه ما را به این سمت می‌راند که بپذیریم برای برخورداری از اصل تمامیت ارضی، به‌خصوص در برابر ادعاهای تجزیه‌طلبانه، دولت باید حکومتی داشته باشد که نماینده همه مردم به حساب آید.^{۱۷۳} مخبر ویژه کمیسیون حقوق بشر می‌گوید در نشست سی و دوم کمیسیون حقوق بشر در ۱۹۷۶ گفته شد که «حق تعیین سرنوشت که پیش شرطی اساسی برای برخورداری از سایر حقوق بشر است، تبدیل به یک قاعده اساسی»^{۱۷۴} در حقوق بین‌الملل شده است. این حق، حقی پویا و دینامیک است که هم شامل مشارکت آزادانه در زندگی سیاسی و هم شامل برخورداری از حقوق مدنی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی بنیادین می‌شود.^{۱۷۵}

اگرچه خود کمیته حقوق بشر در تفاسیر و گزارشات اولیه خود، تفسیری محدودتر برای اصل تعیین سرنوشت عنوان کرده بود،^{۱۷۶} لکن نسبت به سایر حقوق، حساسیت خاصی نسبت به این حق از خود نشان می‌دهد. «دولتهای عضو باید فرایندهای سیاسی و فرایندهای مربوط به قانون اساسی که در عمل اجازه اعمال این حق را می‌دهد، توصیف کنند».^{۱۷۷}

رویه‌های اخیر نشان می‌دهد که کمیته توجه بیشتری به تعیین سرنوشت داخلی نشان می‌دهد. اکنون اعضای کمیته و دولتها بر اهمیت حق تعیین سرنوشت داخلی – به‌عنوان یک فرایند تصمیم‌گیری دموکراتیک صحیح – تأکید بیشتری دارند، زیرا وجود این گونه تصمیم‌گیرها نشان می‌دهد که مردم یک سرزمین قدرت انتخاب واقعی بین اشکال مختلف سیستمهای سیاسی و اقتصادی را دارند یا خیر.^{۱۷۸} در قضایای مختلفی که در کمیته مطرح شده،^{۱۷۹} کمیته تصدیق کرده است که حق تعیین سرنوشت طبق ماده ۱، تفسیر سایر حقوق مورد حمایت میثاق را متأثر می‌کند، کمیته یادآوری می‌کند که همه مردم از حق تعیین سرنوشت برخوردارند.^{۱۸۰} در

A/C. 6/SR. 1178, PARA. 39,

A/C. 6/SR. 1179. para. 10. A/C. 6/SR. 1182, para. 46-7, A/C. 6/SR. 1182, para. 55, A/C. 6/SR. 1182. para. 75, A/C. 6/SR. 1183, para. 53, 9, A/C. 6/SR. 1182. para. 4, 28, A/C. 6/SR. 1180. para. 25.

173. V. P. Nanda, *Supra* note 53/p. 310.

174. Basic rule.

175. E/CN. 4/sub. 2/405/Rev. 1/para. 10-11.

176. Report of the Human Rights Committee to the General Assmbely /UN Doc. a/39/40,1984/at para. 6; E/CN. 4/sub. 2/405/Rev. 1/ para s. 57-58.

177. General Comment no. 12. *Supra* note 5, para. 3-4.

178. A. Cassese. *Supra* note 13/ p. 65.

179. J. G. A. Diergaardt. v. Namibia. CCRR/c69/D/760/1997. para. 10. 3, Mahuika *et al.* v. New zealand CCOR/C70/D/547/1993, para. 9. 2. Gillot v. France. CCPR/C/75/D/932/2000. para. 13. 4.

180. *Ibid*;

این موضوع کمیته مورد تأیید دبیرکل نیز بوده است:

عین حال کمیته تعیین مفهوم و معنای عبارت «مردم» را در صلاحیت خود نمی‌داند. در حال حاضر، براساس آنچه که در ملل متحد مورد قبول است، حق تعیین سرنوشت داخلی، تنها لازمه اعمال سایر حقوق و آزادیهای اساسی فرد نیست، این حق به معنای آن است که مردم در یک کشور مستقل حاکمه آزادانه قانون‌گذاران و رهبران سیاسی‌شان را فارغ و آزاد از هرگونه دخالت و نفوذ مقامات داخلی، انتخاب کنند. حق تعیین سرنوشت پیش شرط اعمال سایر حقوق مندرج در میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی و میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی است و در عین حال، بهترین تجلی کل حقوق است که در این میثاق آمده است.^{۱۸۱} ویژگیهای حق تعیین سرنوشت داخلی عبارت است از (۱) دوام و استمرار^{۱۸۲} و (۲) لزوم وجود شیوه‌های دموکراتیک.^{۱۸۳}

سند نهایی هلسینکی، اصل حقوق برابر و تعیین سرنوشت مردم را به این صورت تعریف کرده است:

«منظور از اصل حقوق برابر و تعیین سرنوشت مردم این است که «همه مردم»، «همیشه» حق دارند در آزادی کامل، هر وقت و به هر نحوی که مایل باشند وضعیت سیاسی داخلی و خارجی‌شان را بدون مداخله خارجی تعیین کنند و به هر نحوی که مایلند، توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی‌شان را دنبال نمایند».^{۱۸۴} در واقع حق تعیین سرنوشت داخلی، مردم و همه دولت‌ها را محق می‌سازد که در فرایند دموکراتیک اداره امور دولتهایشان مشارکت «آزاد، منصفانه و برابر و علنی و آشکار» داشته باشند.^{۱۸۵} بنابراین اگر بخواهیم جمع‌بندی کنیم، باید بگوئیم که

Right of Peoples to Self- Determination, Report of the Secretary- General. General Assembly 60th. Sess. / 17 aug. 2005. A/60/208. para. 9.

181. Antonio Cassese. *Supra* note 13, p. 52.

182. Helsinki Final Act. *Supra* note 4. P 1295.

« نیاز به توجه به خواست مردم که آزادانه بیان شده باشد، ... در هر زمان که سرنوشت مردم مطرح می‌شود»
ICJ Reports/1975. p. 33, para 58-59.

183. A. Cassese. *Supra* note 13, pp. 54-55. 128-129,131-132; *See also*: Speech by Dr. Piter Vilenski to the 44th Sess. of the UN Gernal Assembly. 1992/ *Cited on*: {www. hrca. org. au/Self- determination. htm} *Supra* note 46. Thomas M. Frank *et al.* *Supra* note 53/ paras. 303-3. 08,(http:library. uws. edu. au / adt- NUWS/uploads/approved/adt- NUWS20050921. 152436/public/09 Chapter8. pdf), V. P. Nanda/*Supra* note 2, M. Suksi. *Supra* note 42. ICJ Reports/1975. p. 33,,paras. 58-59.

دموکراسی هنوز از حیث بین‌المللی یک تعریف طبقه‌بندی شده ندارد؛ لکن عناصر زیر برایش قابل شناسایی است: حکومت مبتنی بر نمایندگی، پلورالیسم، تفکیک قوای مبتنی بر قانون اساسی، حکومت قانون.

p. Van Dijk. *Supra* note 98/pp. 3-5.

184. Helsinki Final Act. *Supra* note 4/ p. 1295; ICJ Reports. 1975. p. 33. paras. 58-59; ICJ Reports, 2004, 9 July, paras 88; A. Cassese, *Supra* note 13. pp. 128-129, *see also* Thomas Franck *et al.* *Supra* note 53, para. 3. 08.

185. Thomas Franck, the Emerging Right, to Democratic Governance. 85 AJIL. 1991/VOL. 85. p. 59.

❖ ۱۲۷ تحول حق تعیین سرنوشت ...

حق تعیین سرنوشت داخلی بر مبنای دو عنصر « هویت » و « دموکراسی » استوار است و نه استقلال؛ پس از اعمال حق تعیین سرنوشت خارجی و کسب استقلال، « همه مردم » و همه بخشهای مردم محقند که هویتشان شناسایی شود و در بیان خواست سیاسی‌شان در دولت آزاد باشند. « این موضع پایدار کمیسیون حقوق بشر بوده و دولتها نیز بر آن صحنه گذاشته‌اند».^{۱۸۶}

ب-۳- اطلاق اصل تعیین سرنوشت به زیرمجموعه‌هایی از جمعیت یک دولت مستقل حاکمه

۱- ب-۳- مسئله تمامیت ارضی

حق تعیین سرنوشت یعنی حق مردم برای انتخاب و تعیین شکل سازمان سیاسی که مردم می‌خواهند در چارچوب آن زندگی کرده و به‌وسیله آن با سایر مردمان ارتباط برقرار سازند. این حق می‌تواند متضمن حق برخی مردمان برای انفصال از دولت مادر نیز باشد.^{۱۸۷} مقایسه عکس‌العمل جامعه جهانی در مورد تجزیه شوروی و یوگسلاوی با قضیه بیافرا و کاتانگا نشان می‌دهد که شناسایی دولت جدید بیشتر در بستری سیاسی اتفاق می‌افتد و کمتر مبنای توجیهی حقوقی دارد.^{۱۸۸} در واقع حق تعیین سرنوشت ضرورتاً باید با تمامیت ارضی انطباق یابد،^{۱۸۹} مگر اینکه اجماع نظر دولتها یا حمایت یک یا چند دولت قدرتمند نقض اصل تمامیت ارضی را به نفع اصل تعیین سرنوشت مشروع جلوه دهد یا توجیه کند.^{۱۹۰}

سند نهایی هلسینکی اصل تمامیت ارضی را چنین بیان می‌کند:

«[دولتها] از هرگونه اقدامی مغایر با اهداف و اصول منشور ملل متحد علیه تمامیت ارضی، استقلال سیاسی یا وحدت [ملی] دولت مشارکت‌کننده [در کنفرانس]، بویژه از هرگونه اقدامی که تهدید یا توسل به زور محسوب شود، خودداری می‌کنند. دول شرکت‌کننده از هرگونه اقدامی که سرزمین یکدیگر را هدف اشغال نظامی یا دیگر اقدامات قهرآمیز مستقیم یا غیرمستقیم قرار دهند و مغایر حقوق بین‌الملل باشد یا سرزمین یکدیگر را به‌وسیله چنین اقداماتی یا تهدید به انجام آنها هدف برای تصاحب قرار دهند، خودداری می‌کنند. چنین اشغال [سرزمینی] یا تصاحبی مشروع نخواهد بود».^{۱۹۱}

186. Thomas Frank *et al. Supra* note. Paras. 3. 07-3. 08.

187. P. Van Dijk, *Supra* note 98. p. 2.

188. (<http://library.uws.edu.au/adt-NUWS/uploads/approved/adt-NUWS2005.0921.152436/public/09chapter8.pdf>).

189. P. Van Dijk, *Supra* note 98, p. 2.

190. Carengie Project, *Supra* note 37.

191. Helsinki Final Act, *Supra* note 4.

کثیری از اسناد بین‌المللی و در رأس آنها منشور ملل متحد قاطعانه از این اصل حمایت کرده‌اند.^{۱۹۲}

محاكم داخلی نیز بر وجود قاعده‌ای از حقوق بین‌الملل تکیه کرده‌اند که از تمامیت ارضی یک دولت حمایت می‌کنند.^{۱۹۳} بررسی قطعنامه‌های شورای امنیت، به‌خصوص در مورد کوزوو که اقدام نظامی ناتو مطرح بوده است، نشان می‌دهد که شورای امنیت در عین حال که ممکن است اقدام ناتو را مغایر حقوق بین‌الملل نداند، ولی تمامیت ارضی یوگسلاوی را اصلی غیرقابل تخطی دانسته است.^{۱۹۴} بنابراین اصل تعیین سرنوشت در دو جهت کار می‌کند:

- تأثیرگذاری بر وضعیت مردم در یک دولت مستقل حاکمه؛

- تضمین دادن به دولت مربوط در خصوص تمامیت ارضی‌اش و ترتیبات مربوط به آن.^{۱۹۵}

در نگاه اول ممکن است که این دو با هم تناقض و تعارض داشته باشد. در این صورت، مسئله اولویت یکی بر دیگری مطرح می‌شود. ولی با تحلیل صحیح و دقیق این دو اصل، این تناقض ناپدید خواهد شد، زیرا:

۱- در مورد مستعمرات، قطعنامه‌های ملل متحد نشان می‌دهد که اصل تمامیت ارضی، دو واحد مختلف را پوشش می‌دهد، یکی سرزمین دولت استعمارگر و دیگری سرزمین مستعمره یا سرزمین غیرخودمختار، طبق فورمولهای ارائه شده ملل متحد، این دو یکی نیستند و از هم متمایزند. بنابراین تصمیم مردم مستعمرات یا سرزمینهای غیرخودمختار برای کسب استقلال، تأثیری بر تمامیت ارضی دولت اداره‌کننده ندارد.

۲- در مورد مردمان دیگر، غیر از مستعمرات به‌طور کلی مسئله استقلال مطرح نیست که منجر به تجزیه دولت و نقض اصل تمامیت ارضی بشود.^{۱۹۶}

تنها مورد استثنائی که در اعلامیه روابط دوستانه نیز ذکر شده، مورد حکومتیایی است که

۱۹۲. منشور ملل متحد، همان، ماده ۲ (۴)

A/Res/12625(xxv). Annex. 24 Oct. 1970, Helsinki Final Act. *Ibid.* The CSCEs Charter of Paris. *Supra* note 36.

رویه دیوان بین‌المللی داورى و ICJ نیز از اصل تمامیت ارضی دفاع کرده است.

PCIJ. Advisory Opinion. 6 Dec. 1923, Series B. No 8. p. 23, ICJ. Reports, 1962. p. 34. ICJ Reports. 1978. p. 36. Arbitral Award of April 22. 1977. ILR. vol. 52. p131; A/Res/1514/1960, A/Res/2625, 1970. A/Res/46/87. 16Dec. 1991, A/res/50/6. 1995.

۱۹۳. ر.ک. پاورقی ۲۱۴.

194. S/Res/1160, 3/March 1998, S/Res/1199, 23 Sep. 1998, S/Res/1203, 24 Oct. 1998, S/Res/1239, 14 May 1999, S/Res/1244, 10 June 1999.

195. M. Suksi, *Supra* note 42.

196. Thomas Franck *et al.* *Supra* note 53. paras. 3. 10-3. 13.

استانداردهای حقوق بین‌الملل را در این زمینه رعایت نکرده باشند، بنابراین حکومتی می‌تواند به اصل تمامیت ارضی استناد کند که:

۱- حکومت آن نماینده کل مردم متعلق به آن سرزمین باشد؛

۲- حکومت در سیاستهای خود از حیث نژاد، رنگ و عقاید مذهبی تبعیض روا ندارد؛

۳- سیاست‌گذاری حکومت در راستای اصل تعیین سرنوشت و حقوق برابر باشد.^{۱۹۷}

در پایان ذکر یک نکته ضروری به‌نظر می‌رسد و آن اینکه در خصوص اصل تمامیت ارضی و خدشه‌ناپذیر بودن مرزها، اصل اولیه‌ای که از زمان فروپاشی استعمار به‌طور عام در حقوق بین‌الملل پذیرفته شده است، اصل "*Utī Possidetis Juris*" است. سرزمینی که به دولت جدید انتقال می‌یابد، براساس مرزهای از قبل موجود، انتقال یافته است. این اصل نه تنها در موارد استعمارزدایی، بلکه در موارد دیگر به استقلال رسیدن دولتها نیز لازم الاجرا تلقی شده است؛ از جمله در یوگسلاوی، کمیسیون داوری به این نتیجه رسید که مرز بین ایالات بوسنی، کرواسی و صربستان، در یوگسلاوی سابق، اکنون مرزهای بین‌المللی بین این سه کشور است و حق تعیین سرنوشت نباید منجر به تغییر در مرزهای موجود بین دولتهای تازه تأسیس شود. به عبارت دیگر اقلیت صرب ساکن بوسنی و کرواسی نمی‌تواند برای اعمال حق تعیین سرنوشتش به اصل "*Utī Possidetis Juris*" آسیبی برساند.^{۱۹۸}

۲- ب- ۳- اطلاق حق تعیین سرنوشت به اقلیتهای قومی، زبانی، مذهبی یا نژادی

رویه ملل متحد در سالهای بعد از جنگ جهانی دوم نشان می‌دهد که در مورد تعیین سرنوشت خارجی، رهیافتی رادیکال و انقلابی در ملل متحد دنبال شده است، لکن در خصوص تعیین سرنوشت گروههایی که زیرمجموعه جمعیت یک کشور محسوب می‌شوند، رهیافتی محافظه‌کارانه اتخاذ گردیده است، خصوصاً زمانی که بحث «جدایی» مطرح می‌شود.^{۱۹۹}

بند شش اعلامیه اعطای استقلال، هر کوششی در جهت از هم پاشیدگی وفاق ملی و تمامیت ارضی یک کشور را مغایر اهداف و اصول منشور ملل متحد می‌داند، در نتیجه حق

197. A/Res/2625. Annex. 24 Oct. 1970. Leo Kuper. *Supra* note 35.

198. Conference on Yugoslavia Arbitration Commission: Opinion On Question Arising from the Disintegration of Yugoslavia. Opinion no 1&2, reprinted in 31 ILM, 1488. 1494- 1499, (1992);

همچنین رک. رأی دیوان بین‌المللی در دعوی بوركینا فاسو و مالی:

ICJ Reports. 1986. paras. 565-566; V. P. Nanda. *Supra* note 53. pp. 312- 313; Mario Bettati. Soverainite et Succession d Etats. In. R. J Dupuy *et al.*, La Soverainite au XXE Siecle. Coll. u, Armand Colin. Paris, 1971. p. 66, Cited in: Thomas Franck *et al.*, *Supra* note 53, paras., 2. 44- 2. 50, Thomas Franck *et al. Ibid.* paras. 2. 40- 2. 50.

199. Sesion.

تخطی ناپذیر مردم برای تعیین سرنوشت، به حق استقلال دولتها تقلیل یافت.^{۲۰۰}

حداقل پنج گروه وجود دارد که در زمان تعریف حق تعیین سرنوشت، مورد توجه قرار می‌گیرند: مردم مستعمرات، مردم سرزمینهای تحت سلطه خارجی، گروههای ملی اصلی برای داشتن دولت خودشان یا کنترل مؤثر سرزمین خودشان در چارچوب یک دولت ملی، اقلیتها و مردم به مفهوم شهروندان.^{۲۰۱}

موارد چهارم و پنجم اساس تفسیر مدرن از حق تعیین سرنوشت به حساب می‌آید.^{۲۰۲}

مورد سوم را بیشتر می‌توان با توجه به گروههای نژادی که اکثریت جمعیت یک کشور را تشکیل می‌دهند - مثل مورد افریقای جنوبی - توضیح داد. معمولاً حق تعیین سرنوشت برای این گروهها به معنای حق جدایی نیست، اما می‌تواند تحت شرایط بسیار دشواری در مرحله آخر شامل آن نیز بشود.

* گروههای نژادی

برخلاف مورد اقلیتهای بومی، زبانی، مذهبی، در اعلامیه روابط دوستانه ۱۹۷۰ برای گروههای نژادی که در یک دولت مورد تبعیض واقع می‌شوند، حق تعیین سرنوشت در نظر گرفته شد.^{۲۰۳} این اعلامیه دیدگاههای متعارض دولتها را شفاف ساخت و کمک کرد تا قاعده‌ای عرفی در این زمینه شکل بگیرد. گروههای نژادی یا مذهبی که در دولت حاکمه‌ای زندگی می‌کنند که دسترسی به تصمیم‌گیری سیاسی و پروسه آن برای آنها ممنوع شده است، از حق «دسترسی» به فرایند تصمیم‌گیری برخوردار می‌شوند.^{۲۰۴} در عین حال هیچ حقی مبتنی بر جدایی این گروهها از دولت مادر و تشکیل دولت مستقل یا ادغام در هر دولت دیگر به هر نحوی که باشد، برای آنها

200. S. Sathamanthan, *Supra* note 145.

201. Simon Chesterman, Tom Farer, Timothy D. Sisk, *Competing Claims: Self-Determination, Security & the United Nation*, Vail, Colorado. 2000.

(www.ipacademy.org/Publication./Reports/Research/Publ Repo Rese com Claims- body. htm).

۲۰۲. عبارت اقلیت اشاره دارد به گروهی که از لحاظ عددی کمتر از بقیه جمعیت یک دولت است، با وضع و موقعیتی غیرعالم که اعضایش در عین حال که اتباع دولت سرزمینی‌اند، از ویژگیهای قومی، مذهبی یا زبانی برخوردارند که آنها را از بقیه جمعیت متمایز می‌کند و به صورت صریح یا حتی به طور ضمنی احساسی از همبستگی را در جهت حفظ فرهنگ، سنت، مذهب یا زبانشان به نمایش می‌گذارند؛

F. Capotorti/ Study on the Rights of Persons Belonging to the Ethnic/ Religious and Linguistic Minorities, E/CN. 4/5 Sub. 2/384/Rev. 1 /1979/para. 568; Thom Franck *et al. Supra* note 53/ para. 3. 16.

203. A/Res/2625 (XXV). Annex. 24 oct. 1970.

۲۰۴. از آنجا که در زمینه اقلیتهای مذهبی هیچ رویه دولتی متعاقبی مشاهده نشده، در نتیجه هیچ قاعده عرفی نیز در این خصوص پدیدار نگشت و بحث قواعد عرفی به همان گروههای نژادی محدود ماند.

شناسایی نشد.^{۲۰۵}

قواعد عرفی در خصوص حق تعیین سرنوشت گروههای نژادی حول سه محور دور می‌زند: (۱) گروههای نژادی حق مشارکت در پروسه تصمیم‌گیری را دارند؛ (۲) گروههای نژادی هیچ حقی برای جدایی ندارند؛ (۳) قرار دادن گروههای نژادی مورد تبعیض در واحدهای مستقل در درون دولت از سوی حکومت نژادپرست، روش مناسب تحقق تعیین سرنوشت محسوب نمی‌شود.^{۲۰۶}

البته پرفسور کاسسه می‌گوید:

«تحت شرایط بسیار دشوار می‌توان حق جدایی برای اقلیتهای نژادی در نظر گرفت. این شرایط عبارتند از:

۱- مقامات اصلی دولت حاکمه به‌طور مداوم و مستمر از اعطای حقوق مشارکتی به گروههای نژادی خودداری کنند؛

۲- به‌طور فاحش و سیستماتیک حقوق اساسی آنها را زیر پا بگذارند؛

۳- امکان رسیدن به راه‌حلی مسالمت‌آمیز در چارچوب ساختار خود دولت را رد کنند.

بنابراین انکار حق اساسی داشتن نماینده در حکومت - یا حکومت مبتنی بر نمایندگی فی‌نفسه متضمن مشروعیت ادعای تجزیه‌طلبی برای گروههای نژادی نیست».^{۲۰۷}

با این حال تاکنون هیچ رویه دولتی و بین‌المللی در چارچوب ملل متحد یا خارج از آن در خصوص مشروع تلقی کردن حق جدایی گروههای نژادی تحت شرایط فوق‌الذکر مشاهده نشده است.^{۲۰۸}

205. A. Cassese. *Supra* note 13. pp. 108, 114-118; Report of The Commission of Rapporteurs, 16 Apr. 1921, League of Nations Council, 28, *Cited in*: A Cassese, *Supra* note, p. 12/3; *British Yb of Int'l Law*, 1983. p. 409.

206. A. Cassese/ *Ibid*/ pp. 124-125.

207. A. Cassese. *Ibid.* / pp. 118-112; Jimenez de Archaga, *Int'l Law in the Last Third of A Century*. At 11, *quoted in*: A. Cassese, *Ibid.*,. P. 118.

208. Ved p. Nanda, *Self- Determination in Int'l Law: The Tragic Tale of Two Cities-Islamabad (west Pakistan) & Dacca (East Pakistan)*, 66 *AJIL*/ 1972, 231-336;

- S. Tiweul/Relations between the United Nations Organization and the OAU in the Settlement of Secessionist Conflicts, 16 *H. I. L. J.* 1975/ 259 ff. M. Eisner/ A procedural Model for the Resolution of Secessionist Dispute, 33 *HILJ*, 1992.

* حق تعیین سرنوشت اقلیتها: اقلیتهای قومی، زبانی، ملی و مذهبی ۲۰۹

ادعاهای مبتنی بر جدایی‌طلبی در جهان، براساس اصل تعیین سرنوشت عنوان می‌شود؛ لکن تاریخ معاصر هیچ پاسخی که در جهت تأیید این ادعاها باشد را ثبت نکرده و اساس مخالفت با این ادعاها نیز اصل تمامیت ارضی بوده که ملل متحد به شدت از آن حمایت می‌کند.^{۲۱۰} مرکز ثقل توجه در ملل متحد در بحث تعیین سرنوشت، مستعمرات بود و این امر منجر به غفلت از مسئله اقلیتها شد، تا آنجا که جیمز کرافورد در سال ۱۹۸۸ می‌گوید:

«اصل حقوق اقلیتها بعد از جنگ جهانی دوم، نتیجه و پیامد حقوق فردی محسوب می‌شود، نه حقوق اجتماعات یا گروههای خاص، سکوت اعلامیه جهانی حقوق بشر مبین همین نکته است.»^{۲۱۱}

تا مدتها فقط ماده ۲۷ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی، حقوقی را برای اعضای گروههای اقلیت در نظر می‌گرفت و خود اقلیت به‌عنوان یک گروه نیز از هیچ حق دسته‌جمعی برخوردار نبود.

رفته رفته از آغاز دهه ۱۹۹۰ روند جدیدی آغاز شد. در سال ۱۹۹۰، سند کپنهاک به تصویب کنفرانس امنیت و همکاری اروپا (CSCE) رسید که تعهدات آن، اگرچه غیر الزام‌آور، لکن بسیار دقیق‌تر از ماده ۲۷ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی بود. در ژوئیه ۱۹۹۱ نشست کارشناسان CSCE گزارشی در خصوص اقلیتهای ملی منتشر کرد.

به تدریج نگرشی در حال شکل‌گیری بود که خودمختاری جمعی اقلیتها را مطرح می‌ساخت، ولی البته هیچ «حقی» در این زمینه برای اقلیتها مطرح نمی‌شد. در سال ۱۹۹۲ اعلامیه حقوق اقلیتها – افراد متعلق به اقلیتهای ملی، قومی، مذهبی و زبانی – به تصویب مجمع عمومی رسید که دولتها را متعهد می‌ساخت از هویت اقلیتهای موجود در سرزمینهایشان حمایت کنند. همچنین کمیسیون داور یوگسلاوی حقوقی را مطرح می‌کرد که جمعیت صرب ساکن در بوسنی و کرواسی باید از آن برخوردار می‌شدند.^{۲۱۲}

۲۰۹. هر آن حقی که برای اقلیتهای مذکور ذکر می‌شود، به طریق اولی شامل حال گروههای نژادی فوق‌الذکر نیز می‌گردد.
210. [http://library.uws.edu.au/adt-NUWS/upload/approved/adt-NUWS2005.0921.152436/Public/09Chapter 8. pdf](http://library.uws.edu.au/adt-NUWS/upload/approved/adt-NUWS2005.0921.152436/Public/09Chapter%208.pdf); Reconciliation and Social Justice Library. First Report 1993: Self-Determination and Int'l Law <www.austlii.edu.au/au/special/rsj/project/rsj_library/hreoc/atsisjc-1993/21.html>.

211. Markku Suksi, *Supra* note 42.

212. CSCE s Document of The Copenhagen Meeting of The Coference on the Human Dimension. reprinted in 29 ILM. 1305. 1308/1990) (hereinafter Copenhagen Document), Yugoslavia Arbitration Commission/ *Supra* note 198, Opinion no. 2, Declaration on the Rights of Persons Belonging national and

با این حال، هیچ حق سرزمینی برای اقلیتها عنوان نشد، برعکس، همه اسناد مذکور حاوی شرط رعایت تمامیت ارضی بود و بنابراین هرگونه نتیجه ضمنی برای تجزیه و انفصال از دولت مادر منتفی تلقی می‌شد.^{۲۱۳} رویه دولتها، سازمانها و محاکم بین‌المللی همه شاهدی بر این مدعاست که حقوق بین‌الملل از ادعاهای تجزیه‌طلبی و گروههای قومی، زبانی، مذهبی یا ملی حمایت نمی‌کنند.^{۲۱۴} بسیاری از صاحب‌نظران امروزه قائل به این امرند که حقوق بین‌الملل معاصر برای اقلیتها حمایت‌های وسیعی درخصوص حفظ هویت و فرهنگشان در نظر گرفته، ولی اعلام می‌کنند که «هیچ حق سرزمینی خاصی» که منجر به جدایی از سرزمین اصلی شود، به آنها تعلق نمی‌گیرد.^{۲۱۵} با این حال سقوط شوروی و تزلزل مرزهای کشورهای اروپای شرقی، دعاوی تجزیه‌طلبی را در همه نقاط جهان مطرح ساخت: گواتمالا، بروندي، کنگو، اتیوپی، رواندا، سنگال، آفریقای جنوبی، سودان، اندونزی، میانمار، هند، آذربایجان، یوگسلاوی، قزاقستان، روسیه، عراق، ترکیه، یمن و ...^{۲۱۶} چالش عمده بر سر راه طرح این دعاوی ملی - قومی تعیین سرنواشت،

/or Ethnic, Religious. Or linguistic Minorities, General Assembly resolution 47/135, annex, 47UN. GAOR. Supplement No. 49, at 210. UN. Doc. A/47/49/1993.

۲۱۳. رک.

Thomas M. Franck *et al.* / *Supra* note 53, paras. 3. 19- 3. 20, 3. 22- 3. 31; A. Cassese/ *Supra* note 13. pp. 112-114.

۲۱۴. در قضیه جزایر آلاند، رک.

League of Nations O. J/Special Supplement. 1/at5 (1920), V. P. Nanda/*Supra* note 2 .

همچنین رک. مواضع دولتها در زمان تصویب اعلامیه روابط دوستانه ۱۹۷۰ در:

A. Cassese. *Ibid.* / pp. 112-114, E/CN. 4/Sub. 2/405/Rev. 1, paras. 88-90 Security Council Resolutions *Supra* note 194; V. P. Nanda, *Supra* note 2, p. 314-321; Supreme Court of Canada: Reference Re Secession of Quebec. reprinted in 37 ILM /1340/1998; Suksi/*Supra* note 42; African Commission on Human & Peoples Rights 8th. Annual Activity Report of the Commission on Human & Peoples Rights 31st Sess. / Case 75/92 Katangese Peoples Congress V. Zaire, para. 1, (1995); Carnegie Project *Supra* note. 37.

215. Ian Brownlie, *Supra* note 71/p. 597;

- Ian Brownlie, the Rights of Peoples in Modern Int'l Law, in J. Crawford. (ed.) *Supra* note 71/p. 5;

- M. Pomerance/Self-Determination in Int'l Law & Practice, Nijhoff. 1982, p. 18;

- Danilo- Turk/Minority Protection in Human Rights Conventions. *Communita Internazionale. 2nd Quaderni no 4/1991/p. 37;*

see also: Supra note 209, Thomas Franck *et al.* / *Supra* note 53/para. 4. 01. ii.

Ian Brownlie, *Supra* note 71/p. 597;

- Ian Brownlie, the Rights of Peoples in Modern Int'l Law, in J. Crawford. (ed.) *Supra* note 71/p. 5;

- M. Pomerance/Self-Determination in Int'l Law & Practice, Nijhoff. 1982, p. 18;

- Danilo- Turk/Minority Protection in Human Rights Conventions. *Communita Internazionale. 2nd Quaderni no 4/1991/p. 37;*

see also: Supra note 209, Thomas Franck *et al.* / *Supra* note 53/para. 4. 01. ii.

216. Simon Chesterman *et. Al.* / *Supra* note 201, V. P. Nanda. *Supra* note 2.

مفهوم نظم سنتی بین‌المللی است که مبتنی بر چهار اصل می‌باشد: تمامیت ارضی، حاکمیت دولت، ممنوعیت توسل به زور و ممنوعیت مداخله در امور داخلی دیگر دولت‌ها.

اگر بخواهیم به ادعاهای تجزیه‌طلبانه گروه‌های قومی، مذهبی، ملی و زبانی توجه کنیم و برای آنها مشروعیت در نظر بگیریم، و امکان موفقیت آنها را بررسی کنیم، ناگزیریم که چارچوب روابط بین‌الملل و در نتیجه مبانی مشروعیت ساز آن را - یعنی اصول حاکم در حقوق بین‌الملل معاصر را - تغییر دهیم. اگرچه این اصول در حال تعدیل و تفسیر مجدد است، لکن تغییر ناگهانی معنا و جایگاه میسر نیست. با این اوصاف، دعاوی مربوط به جدایی، استقلال و تشکیل دولت، منجر به پراکندگی، آناارشی بین‌المللی و در عین حال مشکلاتی در خصوص شناسایی دولت جدید و خواست و ظرفیت آن برای ایجاد روابط با دیگر دولت‌ها می‌شود و در نتیجه «ذهنیت گرای»^{۲۱۷} در عرصه حقوق بین‌المللی حاکم خواهد شد.^{۲۱۸}

نتیجه اینکه در حقوق بین‌الملل معاصر، هیچ حقی در خصوص جدایی اقلیتها از سرزمین دولت مادر و استقلال از آن و تشکیل دولت جدید یا ادغام در دولت دیگر متصور نیست، در عین حال که هیچ قاعده حقوقی که ممنوع‌کننده جدایی باشد نیز وجود ندارد. از آنجا که اصل تمامیت ارضی اصلی است، حاکم بر روابط دولت‌ها و دامنه‌اش با اصل عدم مداخله همپوشی دارد، دول ثالث برای مبری ماندن از اتهام دخالت در امور داخلی دیگر دولت‌ها نسبت به تلاشهای تجزیه‌طلبان بسیار محتاطانه برخورد می‌کنند.^{۲۱۹}

در عین حال که اجماعی عمومی ناظر بر عدم تشویق حرکت‌های تجزیه‌طلبانه وجود دارد، لکن در خصوص سه مسئله مهم اجماع نظری وجود ندارد:

۱- وقتی همه روش‌های دیگر برای حمایت از حقوق اقلیتها ناکام ماند، آیا حق جدایی باید اعطا شود؟

۲- وقتی مبارزه بر سر حق تعیین سرنوشت منجر به نقض فاحش حقوق بشر می‌شود، آیا همیشه باید اقدامی بین‌المللی صورت بگیرد؟

۳- وقتی دعاوی اقلیتها برای خودمختاری فرهنگی یا محلی نادیده گرفته می‌شود و در نتیجه احتمال بروز و وقوع درگیری خشونت‌بار مطرح می‌شود، آیا باید دعاوی جدایی‌طلبانه به رسمیت شناخته شود؟^{۲۲۰}

به نظر می‌رسد کوزوو، پاسخ همه سؤ‌الهای مطروحه را در خود دارد. اصل تمامیت ارضی

217. Subjectivism.

218. J. Crawford, *The Creation of States in Int'l Law*, 1979;

- J. Dugard, *Recognition and the United Nations*, 1987, V. P. Nanda, *Supra* note 2.

219. Thomas Franck *et al.* / *Supra* note 53. para. 314.

220. Simon Chesterman *et al.* / *Supra* note 201.

همواره در ملل متحد مورد تأکید و تأیید قرار گرفته است،^{۲۲۱} حتی گزارشگران رادیکالی مثل آقای کریستسکو نیز برای مشروعیت دعاوی تجزیه‌طلبی شرایطی بسیار استثنائی مطرح کرده است.^{۲۲۲} پرزیدنت کلینتون در ۸ اکتبر ۱۹۹۹ طی یک سخنرانی در کبک می‌گوید:

«زمانی که مردم فکر می‌کنند که برای داشتن موجودیت سیاسی واقعی، باید مستقل شوند، سوالات مهمی باید مطرح شود... اگر هر گروه قومی، نژادی و مذهبی که در بخش عمده‌ای از سرزمین [یک دولت] زندگی می‌کنند که دیگر اقوام در آن زندگی نمی‌کنند، یک ملت مستقل شوند، ما باید ۸۰۰ کشور در جهان داشته باشیم و در آن صورت داشتن اقتصاد کارآمد یا یک سیاست جهانی کارآمد بسیار مشکل خواهد بود. شاید هم ۸۰۰۰ کشور، کشورها تا چه اندازه می‌توانند کوچک بشوند؟»^{۲۲۳}

اجماع نظری نسبی در این خصوص وجود دارد که اگر شرایط زیر مطرح بود، امکان مشروع تلقی شدن ادعای جدایی یک گروه قومی، مذهبی و زبانی از دولت اصلی وجود دارد:

- ۱- نقض فاحش حقوق اساسی بشر؛^{۲۲۴}
- ۲- فقدان حکومت مبتنی بر نظام نمایندگی و سیستم مشارکتی؛^{۲۲۵}
- ۳- احراز خواست مردم از طریق پروسه‌های دموکراتیک از قبیل رفراندوم^{۲۲۶} (به‌عنوان یک شرط روبه‌ای).

با این حال جامعه بین‌المللی ترجیح می‌دهد که با هدایت جریانهای استقلال‌طلبی، نیروی محرکه این جنبشها را به سمتی سوق دهد که نهایتاً این جریانها به فدرالیسم، خودمختاری یا

221. E/CN. 4/sub. 2/404/Rev. 1, 1981, paras. 209, 268, 281. 286.

222. *Ibid.* / paras. 173, 180.

223. *Quoted in: V. P. Nanda/ Supra* note 53, p. 306.

224. Cassese, *Supra* note 13/pp. 108-129, A. Buchanan, *Secession: The Morality of Political Divorce From Fort Sumter to Lithuania. Quebec* (1999);

African Commission on Human Rights. *Supra* note 214, V. P. Nanda *Supra* note 2. V. P. Nanda, *Supra* note 53. p. 325, *Supra* note Court of Canada, *Supra* note 214. paras. 122/154, Yugoslavia arbitration Commission. *Supra* note 198. pp. 1494-1497, E/CN. 4/sub. 2/404/Rev. 1/para. 173.

225. دولت از اقدام به‌عنوان امین و قیم مردم در جامعه‌ای چند قومی و چند نژادی که چنین نقشی از او انتظار می‌رود، سرباز می‌زند.

V. P. Nanda/ *Ibid.* 2001/p325, Buchanan, *Ibid.*, African Commission on Human & Peoples Rights. *Ibid.*, Yugoslavia Arbitration Commission/*Ibid.*

البته کمیسیون داوری نمی‌گوید که در صورت تحقق این شرایط باید حق جدایی را به رسمیت شناخت بلکه فقط واقعیتها را عنوان می‌کند.

Supreme Court of Canada. *Supra* note 214. para. 154;

E/CN. 4/sub. 2/404/Rev., *Ibid.*

226. Nanda, *Supra* note 53, p. 325; Supreme Court of Canada / *Ibid.*

ترتیباتی دیگر که زیرمجموعه دولت اصلی است، منجر شود.^{۲۲۷}

محرومیت درازمدت و شدید از حقوق بشر معمولاً منجر به انتخاب راه‌حلهای خشونت‌آمیز و اقدامات جدایی‌طلبانه می‌شود، به همین خاطر امروزه ارتباط بین حقوق بشر، صلح و امنیت بین‌المللی شناسایی شده است. آنچه که از وقایع کوزوو، بوسنی، کرواسی و نیز قضایایی مثل "South Tyrol v. Alto Adige" یا بحث در مورد کردهای عراق، ترکیه، ایران، سوریه استنباط می‌شود، این نکته است که ملل متحد در خصوص حق تعیین سرنوشت اقلیتها، عملکرد شفاف، یکدست، خالی از ابهام و تأثیرگذاری نداشته است. اگرچه دعاوی اقلیتها و گروههای قومی، مذهبی و زبانی برای جدایی پذیرفته نیست؛ لکن باید بین محدودیت‌های سیستم بین‌المللی از جمله تأکید بر اصل تمامیت ارضی، حاکمیت دولت از یک‌سو، و تمایلات و خواسته‌های مردم برای کنترل زندگی خودشان از سوی دیگر سازشی برقرار کرد.^{۲۲۸}

اعلامیه حقوق اقلیتها و افراد متعلق به این اقلیتها، کنوانسیون ۱۹۹۵ شورای اروپا در خصوص حقوق اقلیت‌های ملی با گزارش کمیته کارشناسان کنفرانس امنیت و همکاری اروپا در مورد حقوق اقلیتها، سند ۱۹۹۰ کپنهاک،^{۲۲۹} توصیه‌های ۱۹۹۹ لاند^{۲۳۰} در مورد مشارکت مؤثر اقلیت‌های ملی در حیات سیاسی و اعلامیه پیشنهادی کمیسیون امریکایی حقوق بشر در مورد حقوق مردمان بومی،^{۲۳۱} همه گواه بر آن است که جامعه جهانی اصرار دارد بر آنکه این اقلیتها حق دارند از هویتشان حمایت شود و حق دارند که فرصت مشارکت مؤثر در حیات سیاسی، اقتصادی دولت‌هایشان را برای توسعه فرهنگ، زبان، مذهب، سنتها و آدابشان داشته باشند.^{۲۳۲}

در رویه ملل متحد می‌توان مثالهایی یافت که برای اقلیتها به حق تعیین سرنوشت استناد شده و گاه حتی مسئله اعطای خودمختاری کامل مطرح بوده است. از همان ابتدا که هیچ حقی مبنی بر حق تعیین سرنوشت خارجی برای گروههای قومی، زبانی و ملی مطرح نبود، یعنی سالهای ۶۱-۱۹۶۰ تا اواخر دهه ۱۹۸۰، این عقیده در ملل متحد وجود داشت که این گروهها اولاً

227. Carnegie project. *Supra* note 37.

228. A. Cassese, *Supra* note 13/p. 108, S. Chesterman *et al.* / *Supra* note 201.

229. Copenhagen Document/*Supra* note 212, A/Res/2625(xxv)/Annex/24 oct 1970, the Foundation on Inter- Ethnic Relations, the Lund Recommendation in Effective Participation of National Minorities in Public Life and Explanatory Note (1999).

(www.osce.org/hcnm/documents/recommendation/lund/index.php3)

230. Lund.

231. Declarations on the Rights Belonging to Minorities/*Supra* note 212, Nanda/*Supra* note 53. pp. 324-325.

232. *Ibid.*

می‌توانند و محقند که از حق تعیین سرنوشت داخلی بهره‌مند شده و آن را اعمال کنند و ثانیاً، حق تعیین سرنوشت داخلی با اعطای خودمختاری به این گروهها می‌تواند متحقق شود.^{۲۳۳}

چهل سال قبل از طرح این مسئله در ملل متحد، جامعه ملل اعلام کرد که جزایر آلان و جزو کشور فنلاند باقی می‌ماند، به شرط اینکه ضمانت‌های مربوط به حفظ «سعادت»^{۲۳۴} و «کامیابی و پیشرفت»^{۲۳۵} مردم، ایجاد شده و ابزارهایی اتخاذ شود که این جزایر غیرنظامی شده جزو مناطق بی‌طرف باقی بماند.^{۲۳۶}

در ملل متحد نیز ما دو قطعنامه مهم را می‌توانیم ذکر کنیم که مواضع ملل متحد را در این زمینه می‌تواند ترقیق کند: قطعنامه (XV) ۱۴۹۷ در سال ۱۹۶۰ و قطعنامه (XVI) ۱۶۶۱ در سال ۱۹۶۱.

در قضیه «South Tyrol v. Alto Adige» مجمع در خصوص اقلیت ساکن در این بخش استرالیا موضعی اتخاذ کرد که منتهی به اعطای خودمختاری کامل^{۲۳۷} به این مناطق شد. این قطعنامه تأییدکننده وجود یک گرایش قوی در ملل متحد است مبنی بر اینکه با اعطای خودمختاری کامل به گروههای قومی، مذهبی یا زبانی، حق تعیین سرنوشت داخلی می‌تواند و باید متحقق شود.^{۲۳۸}

رویه سازمانها و مراجع منطقه‌ای نیز در راستای تأیید این نکته است که گروههای زیرمجموعه جمعیت یک دولت تحت شرایطی حق تعیین سرنوشت دارند. این حق به معنای حفظ هویت مشترک و تاریخی آنهاست که به طرق مختلف قابل حمایت است و یکی از بهترین روشهای حمایت از این هویت اعمال حق این گروهها برای تعیین سرنوشت، ترتیبات خودمختاری است.^{۲۳۹}

تجربه ملل متحد در دهه ۱۹۹۰ و پروژه‌هایی که بر این اساس در مورد اقلیتها تنظیم و

233. A. Cassese / *Supra* note 13, p. 107.

234. Happiness.

235. Prosperity.

236. M. Suksi. *Supra* note 42;

به طریق اولی گروههایی که زیرمجموعه جمعیت یک دولت محسوب می‌شوند از همان حقوقی برخوردارند که قطعنامه ۱۵۴۱ مجمع عمومی به مردم سرزمینهای غیرخودمختار اختصاص می‌دهد و تحقق آن را جزو وظایف دولت اداره‌کننده می‌شمارد. رک.

A/Res/1541, 15 Dec 1960.

237. Full autonomy.

238. A. Cassese/ *Supra* note, pp. 104-107, A/Res/1497 (xv), 1960, A/Res/1441 (xvi), 1961.

۲۳۹. اصول اتخاذی OSCE در کپنهاک، خودمختاری را به حمایت از اقلیتها پیوند می‌دهد. Copenhagen Document/ *Supra* note 212, para 35(2); Lund Recommendations. *Supra* note 2290; M. Suksi/*Supra* note 42; Yugoslavia Arbitration Commission, *Supra* note 198; See also: Thomas Franck et al., *Supra* note 53. para. 3. 08.

اجرا شده مثل پروژه نوتردام، پروژه اقلیتهای در معرض خطر،^{۲۴۰} پروژه لیختن اشتاین، و پروژه کارنگی، نشان می‌دهد که تسهیم قدرت کمک می‌کند تا حق تعیین سرنوشت به‌جای تمرکز بر جدایی، بر تسهیم قدرت و برابری فرصتها - بر اساس وضعیت خاص هر جامعه - متمرکز شود.^{۲۴۱} سر آرتور واتس می‌نویسد تعیین سرنوشت لزوماً به‌معنای استقلال و جدایی نیست و رویه ملل متحد نیز در سالهای اخیر مؤید همین امر است. او معتقد است تعیین سرنوشت یعنی منتفع این حق، خودش سرنوشت خودش را تعیین کند، این امر همیشه به یک روش خاص (جدایی) صورت نمی‌گیرد. قطعنامه ۱۵۴۱ و ۲۶۲۵ گواه او بر این مدعا است.^{۲۴۲} حتی خود اقلیتهای و زیرمجموعه‌های جمعیتی نیز می‌دانند که در جهان امروز حرکت به‌سوی تجزیه‌طلبی بسیار پرهزینه است. خودمختاری بیشتر اجتماعی و فرهنگی، مدیریت منابع آموزشی و تصدیق هویت زبانی - فرهنگی بیش از انفصال و تجزیه‌طلبی جلب نظر می‌کند.^{۲۴۳} قدرت وتو برای اقلیتهای، رعایت تناسب در تخصیص منابع و خدمات شهری، خودمختاری، دولتهای ائتلافی، راههای مختلف نهادینه کردن تقاضای اعمال حق تعیین سرنوشت است. اگر راهکارهای مختلفی که برای اعمال حق تعیین سرنوشت اقلیتهای مطرح است را دسته‌بندی کنیم، موارد زیر را می‌توانیم به‌عنوان مهم‌ترین توصیه‌ها و راهکارهایهایی که بعضاً توصیه یا به‌مورد اجرا گذاشته شده و موفقیت‌آمیز نیز بوده، استخراج کنیم:

- ۱- تأکید بر همکاری دیپلماتیک در ملل متحد و خارج از آن در خصوص مسئله تعیین سرنوشت برای پیشگیری از وقوع درگیری‌های مسلحانه از طریق:
 - تشویق به رعایت حقوق اقلیتهای؛
 - توجه به قانون اساسی و دموکراسی محلی؛
 - کاهش اهمیت مرزها از طریق همکاریهای منطقه‌ای و مرزهای بازتر؛
 - کاهش نقض حقوق بشر؛
- ۲- تمرکز بر عقلانیت دعاوی اقلیتهای در خصوص اشکال مختلف خودمختاری و یا برخورداری از رفتار برابر در چارچوب دول موجود و در نتیجه توسعه بیشتر مفهوم امنیت بشری؛
- ۳- توسعه بیشتر قواعد و دستورالعملهای خاص در خصوص اقلیتهای، خصوصاً در مناطقی که چارچوب ارزشی و نهادی برای ارزیابی دعاوی اقلیتهای و میانجیگری اختلافات ضعیف است.
- ۴- توسعه بیشتر مفهوم جذب و ادغام^{۲۴۴} در دولت به‌جای یکسان‌سازی تحمیلی و

240. Minorities at risk.

241. Carnegie Project/ *Supra* note 37.

242. *Ibid.*, Suksi/ *Supra* note; *See also: Supra* note 46.

243. E/CN. 4/sub. 2/AC. 5/2004/wp. 1, paras 33-34.

244. Intergation.

اجباری،^{۲۴۵} توسعه اصول کلی و عام که بتوان دولتها را در ایجاد قوانین و سیاستهای پاسخگو- در جهت تضمین عدالت و انصاف، مشارکت سیاسی و فقدان تبعیض - هدایت و راهنمایی کند؛

۵- مداخله غیر توافقی، آنها هم فقط برای توقف نقضهای وسیع حقوق بشر، تهدید صلح، امنیت بین‌المللی و عقیم ماندن سایر راهها؛ هدف این مداخله، متوقف ساختن نقضهای وسیع حقوق بشر و ایجاد محیطی برای مذاکره و برقراری صلح است! فقط در زمان وقوع جنایات علیه بشریت و با اجازه شورای امنیت می‌توان موقتاً اصل تمامیت ارضی را نقض کرد.^{۲۴۶}

در دنیای جهانی شده امروز، توسعه پایدار، حمایت کردن محیط زیست، مدیریت سرزمین و منابع زیرزمینی، آب و معادن، کنترل سازمان یافته جامعه بر زاد و بوم،^{۲۴۷} شکل معاصر تحقق حق تعیین سرنوشت داخلی است. حقوق بین‌المللی هنوز قائل به این نیست که اقلیتها محق به اعمال این حقوقند، اما در عمل آشکار است که جستجوی خلاقانه برای روشهای اجرا و اعمال این حقوق، عنصری قوی برای صلح در دنیای جهانی شده می‌باشد.^{۲۴۸}

نتیجه‌گیری

کوششهای زیادی برای تدقیق موقعیت حقوقی و دامنه مفهومی اصل تعیین سرنوشت صورت گرفته است رویه دیوان بین‌المللی دادگستری و کمیسیون حقوق بین‌الملل این مطلب را آشکار ساخته که اصل تعیین سرنوشت نه تنها اصلی حقوقی است، بلکه جزو اصولی است که دولتها در اعمال آن از حقی حقوقی منتفعند. به عبارت دیگر اصل تعیین سرنوشت در بردارنده تعهداتی است که خصلت "*Erga Omnes*" دارد.

جهان شمولی این اصل تا حد زیادی مدیون موضعگیری کشورهای غربی در کارهای مقدماتی تهیه متن میثاقین و «اعلامیه اصول حقوق بین‌الملل ناظر بر روابط دوستانه میان دولتها و همکاری مبتنی بر منشور» بوده است؛ اصل تعیین سرنوشت فقط شامل حال مستعمرات و مردم سرزمینهای تحت سلطه و اشغال بیگانه نیست، این اصل به همه مردم اطلاق می‌شود. هر گروه اجتماعی که عبارت مردم بر آن بار می‌شود، از حق تعیین سرنوشت برخوردار است؛ لکن اصل تعیین سرنوشت با ضرورت‌های حاکمیت و تمامیت ارضی، خود را منطبق کرده است. اطلاق اصل تعیین سرنوشت به‌جز در مورد مستعمرات و سرزمینهای تحت سلطه یا اشغال بیگانه منجر به جدایی از سرزمین اصلی نمی‌شود. اگرچه برخی قائل به این امرند که در موارد استثنائی و شرایط

245. Forced assimilation.

246. S. Chesterman *et al.* / *Supra* note 201.

247. Habitat.

248. E/CN. 4 sub 2/AC. 5/2004/WP, paras. 35-36.

وخیم چنین حقی برای گروهها و اقلیتها در نظر گرفته می‌شود؛ لکن باید گفت در حقوق بین‌الملل معاصر هیچ قاعده‌ای در این خصوص وجود ندارد. بدین ترتیب، حوزه اعمال اصل تعیین سرنوشت به جز دو مورد فوق‌الذکر در چارچوب مرزهای دولت حاکمه است.

در این چارچوب، حق تعیین سرنوشت به چه معناست؟ به نظر می‌رسد شیوه‌های حکومتی دموکراتیک و نظام مبتنی بر نمایندگی به همراه اعتقاد به آن و رعایت حقوق و آزادیهای اساسی بشر و به عبارت دیگر دخالت و تأثیرگذاری مردم در تعیین سرنوشت سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی‌شان که متضمن احترام به ارزشهای دموکراتیک و حقوق بشر باشد، بهترین شیوه اعمال و تحقق حق تعیین سرنوشت محسوب می‌شود. از آنجا که حفظ هویت یکی از اساسی‌ترین اهداف اصل تعیین سرنوشت است، چنین ترتیباتی می‌تواند به نحو مؤثری متضمن تحقق حقوق اقلیتها و گروههای ملی، قومی، زبانی و مذهبی باشد.

در دنیای بعد از جنگ سرد، جامعه بین‌المللی فعالانه بر رعایت اصول اساسی حقوق بین‌المللی و حقوق بشر نظارت می‌کند. در وضعیتهایی که دربردارنده نقض اساسی حقوق بشر است، ارتباطی مستقیم و تنگاتنگ بین نقض اصل تعیین سرنوشت مردم و نقض سایر حقوق و آزادیها وجود دارد. بنابراین مداخله جهت توقف نقض فاحش حقوق بشر می‌تواند در جهت اعمال حق تعیین سرنوشت مردم نیز مؤثر باشد. بهترین مثال در این زمینه قضیه تیمور شرقی و قضیه کوزوو است.

به هر حال جامعه بین‌المللی آشکارا نشان داده که اعمال حق تعیین سرنوشت، دیگر به هیچ‌وجه متضمن کسب استقلال و جدایی زیرمجموعه‌های جمعیتی از جمعیت اصلی نیست، مگر با توافق خود دولت مربوطه یا همه اطراف در یک وضعیت. به نظر می‌رسد اصل تمامیت ارضی بر سایر اصول حقوق بین‌الملل اشراف دارد، اگرچه که در پرتو تحولات جدید، هم از اصل حاکمیت و هم از اصل تمامیت ارضی، نیاز به قرائتی تازه مشهود است و به این نیاز پاسخ مثبت نیز داده شده است. همان‌طور که اصل اساسی حقوق رم می‌گوید: «حقوق برای منتفع کردن بشر است».

بشر هم نیازمند امنیت است و هم نیازمند رفتار کریمانه. در پرتو اصل تمامیت ارضی و ممنوعیت توسل به زور، امنیت جوامع انسانی تامین می‌شود. لکن جامعه بین‌المللی نمی‌تواند اعمال و رفتار حکومتها را با چشمان نیمه بسته نظارت کند؛ نه تنها دولتهایی که مبادرت به نقض فاحش حقوق اساسی بشر اتباع خود می‌کنند، بلکه دولتهایی که «قصد توسل به اقداماتی دارند که منجر به نقض فاحش حقوق بشر می‌شود، نیز باید منتظر واکنش جامعه بین‌المللی باشند. جامعه بین‌المللی دیگر در این خصوص تنها از حق مداخله برخوردار نیست، بلکه در قبال «مردم»

همه کشورها عهده دار «مسئولیت حمایت»^{۲۴۹} است.^{۲۵۰} برای انجام و ایفای این مسئولیت، به آنچه که فرانکین روزولت، «شهامت قبول مسئولیت در دنیایی ناکامل» نامید، نیاز خواهد بود.^{۲۵۱}

249. (Responsibility to Protect).

۲۵۰. مسئولیت مشترک ما، همان، صص ۲۰۳-۲۰۱.

251. In Larger Freedom, *Supra* note 265/ para. 222.